

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله



بررسی رهیافت‌های مختلف فرهنگ سیاسی

احمد هیکی

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی؛ گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد اهواز، ایران
ahmadhiki@mailfa.com

دکتر بهرام یوسفی

استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل؛ دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد اهواز، ایران
brmyousefi@gmail.com

چکیده

زمانی که بحث از توسعه نیافتگی جوامع مطرح می‌شود تعدادی از اندیشمندان معتقدند که ریشه‌های این توسعه نیافتگی را می‌بایست در فرهنگ سیاسی آنها جست و جو کرد. امروزه یکی از مهمترین مفاهیمی که در ادبیات مربوط به توسعه سیاسی مطرح می‌باشد مفهوم فرهنگ سیاسی است. این مفهوم پس از جنگ جهانی دوم توسط گابریل آلموند وارد ادبیات سیاسی جهان شد و امروزه مناقشه‌های بسیاری را برانگیخته است. با مطالعه فرهنگ سیاسی جوامع مختلف می‌توان تا حدودی با الگوهای رفتار سیاسی آنان آشنا شد. با توجه به اهمیت این مفهوم نظریات و رویکردهای مختلفی در رهیافت‌های متفاوت وجود دارد که در پژوهش‌های مربوط به علوم سیاسی و اجتماعی از آنها به عنوان مبانی نظری استفاده می‌شود. قبل از هرگونه بحث و بررسی در مورد فرهنگ سیاسی جوامع مختلف ضروری است که در خصوص رهیافت‌ها و رویکردهای مختلف نسبت به این مفهوم آگاهی کامل داشته باشیم. بنابراین در این مقاله با بررسی رهیافت‌های مختلف در مورد فرهنگ سیاسی گامی هرچند کوچک در راستای پربار تر کردن ادبیات مربوط به فرهنگ سیاسی برداشته شده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ؛ سیاست؛ فرهنگ سیاسی؛ رهیافت‌های فرهنگ سیاسی؛



مقدمه

فرهنگ سیاسی یکی از الگوهای رایج نظام‌های اجتماعی است و تا اندازه زیادی مشروعیت نظام‌های سیاسی در گرو آن است. این فرهنگ که در این دوران پدیده‌گرینا پذیر زندگی اجتماعی است و نفوذی انکارناپذیر بر رفتار سیاسی اعضای جامعه دارد، یکی از ارکان و شاخص‌های عمده رشد و توسعه جامعه به شمار می‌رود. در این زمینه، باور به سلسله مراتب سیاسی یا برابری سیاسی، اعتماد و بی‌اعتمادی، بدبینی و خوش‌بینی، احساس امنیت یا ناامنی، گرایش به وفاداری ملی یا وفاداری قومی و... از جمله مواردی است که با فرهنگ سیاسی و به تبع آن با الگوهای توسعه جامعه رابطه مستقیم دارد. رویکردهای مربوط به قدرت، حکومت، دولت، ملت، حاکمیت، مشروعیت، آزادی، دموکراسی، مشارکت سیاسی، عدالت اجتماعی، برابری، حقوق اساسی، هویت سیاسی و دیگر پدیده‌های مربوط به قلمرو سیاست نیز از دیگر عناصری است که ریشه در باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های یک جامعه دارد و در نتیجه با فرهنگ سیاسی آن جامعه در ارتباط است. بنابراین، با دامنه گسترده‌ای که این متغیر اجتماعی-سیاسی پوشش می‌دهد، روشن است که برای شناخت بیشتر جامعه، باید به مطالعه و بررسی فرهنگ سیاسی رایج پرداخت (عالی زاده؛ ۱۳۸۴: ۱۳۶). فرهنگ سیاسی بدون شک یکی از مهمترین و مناقشه برانگیزترین مفاهیم در علوم سیاسی بوده است. این مفهوم چون بر رفتارها و ذهنیات افراد جامعه تاکید دارد علوم سیاسی را به دیگر علوم اجتماعی مرتبط می‌کند. با دانستن نوع فرهنگ سیاسی یک ملت می‌توان پیش‌بینی‌هایی در خصوص برخورد آن افراد با سیاست‌های حاکمیت بر آنها داشت. این مفهوم بعد از جنگ جهانی دوم در ادبیات توسعه سیاسی جهان مطرح شد. فرهنگ سیاسی جهت‌گیری‌های ذهنی افراد را در یک نظام سیاسی مشخص می‌کند. با توجه به اهمیت مفهوم فرهنگ سیاسی نظریات مختلفی در قبال این مفهوم در رهیافت‌های مختلف عرضه شده است و پژوهشگران ایرانی نیز با توجه به موارد مختلفی از قبیل رشته تحصیلی و... اقدام به تقسیم‌بندی این رهیافت‌ها نموده‌اند. با توجه به پراکندگی نظر این پژوهشگران در خصوص فرهنگ سیاسی این نظرات در این مقاله با توضیح و تفسیر رهیافت‌ها و نظریه‌های مختلف نسبت به فرهنگ سیاسی گامی کوچک در جهت جمع‌آوری مبانی نظری در خصوص فرهنگ سیاسی برداشته شده است.

فرهنگ

فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از آداب و رسوم، عادات، سنت‌ها، عقاید، باورها و رفتارهای یک ملت در نظر گرفته شده است (نفیسی؛ ۱۳۷۹: ۱۷۸). فرهنگ عبارت است از باورها، ارزش‌ها و تعابیر مختلفی که این معیارها پدید می‌آورند. از آنجایی که انسان‌ها متفاوت می‌باشند، باورها و ارزش‌های خاص آنان در یک روند تعاملی قرار دارد، ولی همه آنها در قالب یک مفهوم مشترک، یعنی فرهنگ، مورد تعبیر و شناخت است. جستجو، کنکاش و بررسی ارزش‌ها و باورهای مشترک از دیرباز حیات بشری وجود داشته است و شاید بتوان برای آن عمری برابر حیات اجتماعی بشر در نظر گرفت. در عین حال فرهنگ را می‌توان به عنوان بارزترین وجه تمایز میان جوامع و ملت‌ها دانست. برای بررسی هر جامعه‌ای در حالت خاص و هر کشوری در حالت عام، می‌باید از فرهنگ آن کرد و این‌که چگونه فرهنگ متحول شده و یا می‌شود، آغاز کرد. هر فرهنگ از بخش‌های گوناگون تشکیل شده است که در سطح وسیعی در یک جامعه انسانی گسترده می‌شوند. هر جامعه انسانی مفاهیمی را در نهادها، هنر، اندیشه، و دانش ارائه می‌دهد که در اصل این مفاهیم و هنجارها و ارزش‌های هر جامعه انسانی هستند که به مردم آن جامعه ابلاغ شده و یا توسط مردم خلق می‌شوند. اگر چه این تعابیر در طول تاریخ دگرگون شده‌اند، ولی برخی از آنان را می‌توان به عنوان کارکرد ثابت جوامع در نظر گرفت. ساده‌ترین نوع این تعابیر را می‌توان در تعبیر از نوع رابطه دانست، نوع رابطه‌ای که انسانها با یکدیگر دارند و به همان نسبت، نوع رابطه‌ای که میان انسان‌ها و قدرت فائقه یا به عبارت دیگر و مصطلح‌تر آن، حکومت، وجود



دارد. در این راستا مردم نیز مجموعه کمال مطلوب‌هایی در باب چگونگی کارکرد نظام سیاسی، اقدام‌های حکومت و خواست‌هایی از نظام سیاسی است، که در عین حال تکالیفی در قبال آن دارند. این مجموعه باورها، خواست‌ها، ارزش‌ها و ایستارها درباره نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی هر ملت را بوجود می‌آورند که از ملتی به ملت دیگر فرق می‌کند. به عبارت دیگر، (خیبری؛ ۱۳۷۸: ۷۷) برای کلمه فرهنگ در زبان فارسی معانی متعددی ارائه شده است. به عنوان نمونه در فرهنگ معین معانی مختلفی نظیر ادب، نفس دانش، معرفت، تربیت، مجموعه آداب و رسوم، کاریز آب و... برای فرهنگ آورده شده است (۲۱/ص ۲۵۳۸). معادل‌های انگلیسی و فرانسوی فرهنگ culture و cultivar از نظر ریشه لغوب به معنی کشت و زرع بوده و امروز نیز مشتقاتی از این کلمه به همین معنا به کار می‌رود. «در فرانسه این کلمه از پرورش گیاهان به پرورش حیوانات و بالاخره پرورش انسان تعمیم یافته است این واژه را در علوم انسانی اولین بار ادوارد بی. تایلور، انسان‌شناس انگلیسی، در اثرش به نام «فرهنگ ابتدایی» به کار برد. برای تایلور فرهنگ «همان کل پیچیده‌ای است که شامل معلومات، باورها، هنرها، اخلاقیات، قانون، عرف و تمامی دیگر انواع قابلیت‌ها و عاداتی است که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند» پس از تایلور تعاریف متعددی برای فرهنگ ارائه شده است. شاید بتوان گفت فرهنگ از جمله واژه‌هایی است که در علوم انسانی بیشترین تعریف را دارد. واژه فرهنگ همچنین به صورت ترکیبی، کاربردهای متعددی یافته است. به عنوان مثال می‌توان به ترکیب‌هایی نظیر فرهنگ کار، فرهنگ ترافیک، فرهنگ فقر، فرهنگ عوام، فرهنگ نخبگان و فرهنگ سیاسی اشاره کرد. (کتابی و همکاران؛ ۱۳۸۰: ۸۰)

سیاست

واژه سیاست در لغت به معنی پاس داشتن ملک، حراست و نگهداری، حکم راندن، رعیت داری، ریاست، دوری، مصلحت، تدبیر، تأدیب، دوراندیشی، قهر کردن، شکنجه، عذاب، عقوبت، عدالت و غیره آمده است. فرهنگ‌های سیاسی تعاریف مختلفی از سیاست ارائه کرده، که تعدادی از آنها بازگو می‌کنیم:

۱- سیاست politic به معنای آنچه مربوط به شهر، اداره آن و متعلقات آن است. ۲- سیاست، فن حکومت بر جوامع انسانی است. ۳- سیاست اخذ تصمیم درباره مسائل ناهمگون است. ۴- سیاست توزیع اقتدارآمیز ارزشهاست. ۵- سیاست مجموعه تدابیری است که حکومت به منظور اداره امور کشور اتخاذ می‌کند. ۶- هر امری که مربوط به دولت، مدیریت، تعیین شکل، مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد از مقوله امور سیاسی است. ۷- سیاست مسأله‌ای همه‌جانبه و حکومت مسأله اصلی سیاست است. ۸- سیاست «کاربرد قدرت» و یا «پیکار بر سر قدرت» است یعنی رقابت و هم چشمی سیاستمداران در مبارزه برای به دست آوردن قدرت یا حفظ خویش در موضع قدرت. ۹- سیاست روابط قدرت یا کیفیت توزیع قدرت (اسکندری؛ ۱۳۸۷: ۸۴ و ۸۵)

فرهنگ سیاسی

در طول تاریخ، از زمانی که دولت بوجود آمد، مردم همواره به نوعی خاص به آن می‌نگریسته‌اند و در هر دوره ای به روش خاصی رابطه خود را با دولت و نظام سیاسی تنظیم می‌کرده‌اند. کنش متقابل بین مردم و نظام سیاسی باعث پیدایش



ایستاره‌ایی در ذهن مردم شده، این ایستارها و نحوه نگرش به نظام سیاسی از جامعه‌ای به جامعه دیگر یا حتی از گروهی به گروه دیگر متفاوت است. دانشمندان علوم اجتماعی این ایستارها را «فرهنگ سیاسی» می‌نامند (جهانگیری؛ بوستانی؛ ۱۳۸۰: ۱۷۴) فرهنگ سیاسی اصطلاحی جدید است در باب یک تفکر قدیمی. تصور فرهنگ، سنت، هنجارها و مجموعه‌ای از ارزش‌ها که شکل‌دهنده اجرای سیاست‌های یک ملت یا گروه‌ها می‌باشد، به اندازه تحلیل سیاسی قدمت دارد. ارسطو در باب وضعیت فکری که به ثبات سیاسی کمک یا انقلاب را تشویق می‌کند، بحث می‌کرده است. ادموند برک، رسوم را ستایش می‌کند که کار نهادهای سیاسی را مورد تأیید خود قرار می‌دهد. توکویل و باجیو، جایگاه واضح و روشنی به ارزش‌های سیاسی و احساسات در نظریه خود از ثبات سیاسی و تحول می‌دهند. انسان‌شناسان و تاریخ‌نویسان تا همین اواخر در باب اهمیت کارکرد شخصیت ملی یا سنت‌ها در شکل دادن رفتار، می‌نوشتند. (خیبری؛ ۱۳۷۸: ۷۵) نظام‌های سیاسی کنونی در مقایسه با نظام‌های سیاسی کهن تفاوت‌های بنیادین دارند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام‌های سیاسی جدید، حجم عظیم وظایفشان است. این امر از سویی نشانگر قدرت عظیم دولت، و از سوی دیگر، آن‌را در مواجهه با انجام وظایف محوله، دچار ضعف و بحران می‌کند. تعامل بین مردم و نظام سیاسی موجب پیدایی نگرش‌هایی در ذهن مردم می‌شود که هم بر رفتار افراد و هم نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد. کمیّت و کیفیت این تعامل موجب شکل‌گیری انواع متفاوتی از فرهنگ سیاسی می‌شود. (ایمان؛ بوستانی؛ ۱۳۸۲: ۴) یک نظام سیاسی فقط از ساختارها تشکیل نمی‌شود بلکه شامل مجموعه‌ای از طرز تفکرها و رفتارهای کمابیش پیوسته می‌باشد. معمولاً عقیده بر این است که رابطه خاصی میان فرهنگ سیاسی و ایدئولوژی وجود دارد، به عبارتی، مارکسیست‌ها فرهنگ سیاسی را مجموعه‌ای از ایده‌ها نسبت به طبقه حاکم، و افرادی نظیر آلموند و وربا آن را ورای ایدئولوژی‌های ارزشی می‌دانند. فرهنگ سیاسی حاصل پایان ایدئولوژی است و ظهور عملی خود را با کنار زدن ایدئولوژی‌های ارزشی بدست می‌آورد. (خیبری؛ ۱۳۷۸: ۷۵) نظام سیاسی برآیند تعاملات پیچیده سیاسی است. نوع تحولات سیاسی، ریشه در بافت ذهنی و عقلانیت رفتار سیاسی در جامعه دارد. ذهنیت سیاسی مرکز عناصر معنایی موثر در شکل‌گیری رویدادهای سیاسی بوده و در واقع خلوت‌خانه نظام سیاسی به شمار می‌رود (محبی؛ ۱۳۸۵: ۱۲۳) در چند دهه اخیر، فرهنگ سیاسی از مباحثی است که در حوزه علوم اجتماعی امریکایی مطرح شده است. گرچه عده‌ای از متفکرین علوم اجتماعی حوزه اروپایی معتقدند که نمی‌توان فرهنگ را به اجزای گوناگونی مانند فرهنگ سیاسی و... تقسیم کرد، اما برخلاف، گروهی دیگر بر این باورند که تفکیک فرهنگ سیاسی از فرهنگ به شکل عام آن، نه فقط امری مفید است، بلکه در برخی از موارد، ضروری نیز خواهد بود؛ زیرا در این صورت، هم می‌توان به جنبه‌های فرهنگی سیاست، مستقل از سایر وجوه سیاست پرداخت و هم ابعاد سیاسی فرهنگ را جدا از دیگر ساختارهای آن مطالعه کرد. بدین ترتیب امکان بیشتری برای تحلیل نظام یافته‌تر از سیاست و فرهنگ پدید خواهد آمد. همچنین آنان معتقدند که علت توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی سیاسی و ریشه و عملکرد نهادهای سیاسی را می‌توان با استفاده از مقوله فرهنگ سیاسی توضیح داد. (رزاقی؛ ۱۳۷۵: ۲۰۰) فرهنگ سیاسی، بدون شک یکی از مفاهیم مناقشه‌انگیز در علوم سیاسی بوده است، بطوری که علی‌رغم گذشت نیم قرن از زمان پیدایش آن همچنان باب نظریه‌پردازی و گفتگو درباره آن، مفتوح است. حدود و ثغور یا فضای معنایی، توانایی تبیین علمی، عوامل تأثیر گذار در پیدایش، تداوم و تغییر فرهنگ سیاسی، تأثیرات آن بر ساختار، تغییر و ثبات سیاسی محورهای اصلی بحث و مناقشه در مورد این مفهوم بوده است. (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱: ۲۹) فرهنگ سیاسی همچون چهارچوبی است که رفتار سیاسی در آن



شکل می‌گیرد (کتابی و همکاران ؛ ۱۳۸۰: ۷۹) همه‌ی گروه‌ها در یک جامعه از فرهنگ سیاسی یکسانی برخوردار نیستند، زیرا اساساً در جامعه خرده‌فرهنگ‌ها متعددی وجود دارد. ارزش‌ها، باورها و دیدگاه‌ها به‌گونه‌ای در جامعه توزیع شده‌اند که می‌توان خرده‌فرهنگ‌های سیاسی متعددی را در قالب فرهنگ عمومی یک جامعه مشاهده کرد. معمولاً الیت حاکم به عنوان منبع اصلی تحولات اجتماعی، فراهم آورنده هنجارها و ارزش‌های متفاوتی است. بنابراین ما در یک جامعه حداقل می‌توانیم دو نوع فرهنگ سیاسی متفاوت را تشخیص دهیم. یک گونه، نوع نگرش الیت حاکم به نظام سیاسی و مجموعه باورها و ارزش‌ها و طرز تلقی‌های آن، و نوع دیگر، نوع نگرش طبقه غیر الیت به قدرت سیاسی است. در کنار اینها گروه‌های متفاوت منطقه‌ای، قومی، مذهبی، زبانی، علمی و غیره در یک کشور، نظام‌های ارزشی و جهان‌بینی‌های متفاوتی دارند. این تفاوتها در نوع دیدگاه‌ها حاکم نهادهای گوناگون، مانند بوروکراسی، نهاد نظامی، یا نهادهای آموزشی نظیر دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی به گونه‌های مختلف دیده می‌شود (خیبری ؛ ۱۳۷۸ : ۷۹ و ۸۰) اصطلاح «فرهنگ سیاسی» بعد از جنگ دوم جهانی در ادبیات توسعه سیاسی مطرح شده است. واژه فرهنگ سیاسی را نخستین بار گابریل آلموند در علم سیاست به کار برد: «هر نظام سیاسی شامل الگوی خاصی از سمت‌گیریها به سوی عمل سیاسی است و فکر می‌کنم که بهتر است این الگو را «فرهنگ سیاسی» بنامیم» تعبیر فرهنگ سیاسی را می‌توان همچنین در نوشته‌های جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی کسانی مانند: ساموئل بوراند، آدام اولام، روت بندیکت، مارکارت مید، آبرام کاردینر، رالف لینتون و دیگرانی که بر روی مفاهیم فرهنگ و شخصیت کار کرده‌اند، دنبال کرد. فرهنگ سیاسی، همچنان که از اصطلاح آن آشکار است، به کوشش علمای علوم سیاسی برای تشخیص جنبه‌های فرهنگی‌ای که ذاتاً سیاسی هستند، و بویژه به طریقه‌ای مربوط می‌شود که در آن اعضای یک جامعه روابط سیاسی را تصور یا «درک» می‌کنند. علمای علوم سیاسی تعاریف متعدد و متنوعی برای فرهنگ سیاسی ارائه کرده‌اند. (رزاقی ؛ ۱۳۷۵ : ۲۰۱) اکثر جامعه‌شناسان و علمای علم سیاست، بر این اعتقادند که رفتار سیاسی شهروندان و نخبگان و حکومت‌گران، عمدتاً خاستگاه فرهنگی دارد. آن دو بنوا متذکر می‌شود؛ بسیاری از اندیشه‌ورزان علوم اجتماعی معتقدند که عامل فرهنگ، زمینه ساز دگرگونی سیاسی در سایر بخش‌های جامعه است. از این دیدگاه، دست‌یابی به قدرت سیاسی ممکن نیست، مگر با در اختیار گرفتن قدرت فرهنگی. و گرامشی نیز معتقد است که روشنفکران جامعه رسالت دارند تا اندیشه و ذهنیت جامعه را برای پذیرش یک نظام ارزشی جدید تغییر دهند و برای این کار، باید دست به کار نبرد و چالش فرهنگی همه‌جانبه شوند. به هر حال، دانش سیاسی، از فرهنگ سیاسی تغذیه می‌کند و فرهنگ سیاسی، رفتار سیاسی را شکل می‌دهد و فهم رابطه فرد و دولت در فرهنگ سیاسی تسهیل می‌یابد. از آن‌جا که محیط نظام، ارزشی است، فرهنگ سیاسی، جهت‌گیریهای مردم نسبت به نهادها و ساختارها و نیز عملکردهای سیاسی را مشخص می‌کند. کم و کیف مشارکت سیاسی، شیوه رای دادن، پشتیبانی یا بی‌اعتنایی به نظام و... به میزان قابل توجهی به ارزش‌ها، اعتقادات، انگاره‌ها و نمادهای نهادینه شده بستگی دارد. (زهیری ؛ ۱۳۷۹ : ۱۵۷) فرهنگ سیاسی با اشباع فضای فکری-فرهنگی سیاسی جامعه، عقائد و باورها، ارزش‌ها و عواطف سیاسی را از طریق فرایند جامعه‌پذیری سیاسی در فضای ذهنی افراد شکل داده و درون‌مایه‌های ذهنی رفتار سیاسی را به وجود می‌آورد و رفتار سیاسی در واقع نماد فرهنگ سیاسی است. فرهنگ سیاسی مبنا و منطلق حیات سیاسی به شمار رفته و تحولات سیاسی را قابل فهم مینماید چون فرهنگ سیاسی چوکات و محتوای زندگی سیاسی است با درک درست فضای فرهنگ سیاسی است که می‌توان رفتارها و نوع نظام سیاسی را



معنا نمود. مرکزیت و کانون فرهنگ سیاسی میزان آگاهی افراد از امور سیاسی و نوع جهت‌گیری آن‌ها نسبت به پدیده‌های سیاسی است. با توجه به میزان آگاهی افراد از ملت، نظام سیاسی، رهبران، نیروهای مؤثر در عرصه سیاست و در نهایت نوع شناخت و تصویری که از خود به عنوان عضوی از یک جامعه سیاسی دارد، نوع فرهنگ سیاسی جامعه را مشخص کرده و در نتیجه نوع سمت‌گیری و موضع‌گیری آن‌ها را در قبال مسائل سیاسی معین می‌نماید. براساس میزان آگاهی افراد از امور سیاسی، نوع ارتباط گروه‌های سیاسی با یکدیگر و ارتباط حاکمان سیاسی با مردم، فرهنگ سیاسی به شکل‌ها و انواع مختلف دسته‌بندی گردیده و نام‌گذاری می‌شود که از آن جمله می‌توان به فرهنگ سیاسی مشارکتی، تبعی و محدود، فرهنگ سیاسی توسعه یافته و توسعه نیافته، فرهنگ سیاسی همگن، نا همگن و فرهنگ سیاسی آمریت و تابعیت اشاره نمود (محبی؛ ۱۳۸۵: ۱۲۷ و ۱۲۸). اگرچه بحث فرهنگ و نقش آن در نظام‌های اجتماعی و سیاسی موضوعی جدید نیست، اما توجه به آن در قالب رشته علمی نوپای سیاست تطبیقی به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. در این سال‌ها، فرهنگ به عنوان یک عامل کلیدی در کانون تحلیل نظریه‌های کارکردگرایی و سیستمی سیاست مقایسه‌ای قرار گرفت. نقش فرهنگ، به طور عام، یا عناصری از آن مثل دین، به طور خاص، در شکل‌گیری نهادها و نظام‌های سیاسی و هدایت کار ویژگی‌های آن‌ها و مسئله علل فرهنگی تفاوت رفتارهای سیاسی‌کنش‌گران از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. به اعتقاد آنان، فرهنگ از طریق باورها، اسطوره‌ها، قواعد و هنجارها بر اندیشه و رفتار سیاستمداران و نهادهای سیاسی اثر می‌گذارد، به عنوان ناظم روابط اجتماعی، شکل‌دهنده نهادها و تعیین‌کننده الگوها و جهت‌دهنده رفتار جمعی نیز نقش مؤثری در زندگی سیاسی به عنوان نوعی از فعالیت‌های اجتماعی ایفا می‌کند. حتی به زعم عده‌ای فرهنگ در رابطه با تکوین ساختار سیاسی معین‌نقش تعیین‌کنندگی ایفا می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان گفت ارزش‌ها، انگیزه‌ها و اعتقادات هر ملت نهادها و قوانین آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند و موجب پذیرش یا عدم پذیرش ساختار معینی می‌شوند. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و به موازات گسترش مباحث سیاست تطبیقی، به ویژه موضوع توسعه سیاسی، تلاش چشمگیری برای نگرش به فرهنگ در بستر سیاسی صورت گرفت. در پرتو این تلاش‌ها، نظریه‌های فرهنگ سیاسی، به عنوان وسیله‌ای برای انتقال بحث از سطح تحلیل روان‌شناسانه خرد و فردی به سطح تحلیل اجتماعی و فرهنگ محور، در قلب تحلیل‌ها و نظریه‌پردازی‌های فرهنگ سیاسی مفهوم‌بندی‌های خویش را پاسخی به نیاز به رفع شکاف رو به رشدی می‌دانند که در رویکرد رفتاری به علم سیاست میان سطح تحلیل خرد مبتنی بر تفاسیر روان‌شناختی از رفتار سیاسی فرد و سطح تحلیل کلان مبتنی بر متغیرهای رایج در جامعه‌شناسی سیاسی بروز کرده است. (کریمی، رضایی، ۱۳۸۵: ۳۹ و ۴۰) پیدایش مفهوم فرهنگ سیاسی، در ادبیات علوم سیاسی و اجتماعی، مرهون پژوهش‌های رفتارگرایانه برخی از پژوهشگران از جمله گابریل آلموند و سیدنی وربا و همکاران آنها بود. پژوهش‌هایی که هدف آن گشودن سطح جدیدی از تحلیل در مطالعه رفتار سیاسی انسان در مناسبات سیاسی و اجتماعی - از طریق توجه به نگرش‌ها، باورها و معتقدات سیاسی و تأثیرات آن در رفتار سیاسی بود (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱: ۳۰) فرهنگ سیاسی به عنوان بخشی از فرهنگ عمومی، در متن زندگی اجتماعی جاری است فرایندی است که تحت تأثیر عوامل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و اقلیمی شکل می‌گیرد (محبی؛ ۱۳۸۵: ۱۳۰) برای دریافت مفهوم کلی فرهنگ سیاسی در یک جامعه، انسان را مثال می‌زنیم. انسان دارای دو بعد فیزیکی و روانی است. بر این اساس، افراد دارای ویژگی‌هایی دوگانه هستند، که بخشی مربوط به جسم و مشخصات فیزیکی آن‌ها یا به تعبیری سخت‌افزاری و بخشی دیگر مربوط به



حوزه‌ی روانی و به تعبیر دیگر نرم افزاری است، که شخصیت کلیانسان مربوط به قلمرو اخیر است. برای شخصیت افراد، ابعاد گوناگونی را می‌توان فرض کرد، که یکی از آن‌ها شخصیت سیاسی فرد است، که شامل نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتار سیاسی می‌شود. اگر در بعد سیاسی، یک نظام سیاسی را به انسان تشبیه کنیم، بخش فیزیکی یا سخت افزاری وی، شامل ساختارهای سیاسی و بخش روانی یا نرم افزاری آن فرهنگ سیاسی آن جامعه است. با همین تعبیر است که یک نظام سیاسی را می‌توان به دو بخش ساختار سیاسی (بعد عینی)، و فرهنگ سیاسی (بعد ذهنی) تقسیم کرد. به این ترتیب، فرهنگ سیاسی شامل «باورها، احساسات و ارزش‌های یک جامعه نسبت به سیاست در زمان معین» (با قید زمان معین، چرا که فرهنگ یک جامعه نیز مانند شخصیت انسان ممکن است در طول زمان اما به‌طور آهسته دست‌خوش تغییر می‌شود) است. به تعبیری کلی‌تر، جهت‌گیری سیاسی یک جامعه، فرهنگ سیاسی آن جامعه را تشکیل می‌دهد. (قالیباف؛ ۱۳۹۰: ۷۲) فرهنگ سیاسی، روانشناسی یک ملت از لحاظ شناخت سیاسی است. گابریل آلموند عقیده دارد که فرهنگ سیاسی بازگشتی است به مطالعه سیاست‌های مقایسه‌ای فرهنگ سیاسی علاوه بر آنکه مفهومی کاربردی در علوم سیاسی می‌باشد، وسیله‌ای برای تشخیص ارزش‌های سیاسی، اعتقادات، و ادراکات میان افراد به گونه‌ای متفاوت، مختلف و در برخی نقاط هم مرتبط، که بر اساس ثبات توزیع شده است. فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها، انگاره‌ها و اعتقادات و احساسات است که به فرآیند سیاسی نظم و مفهوم می‌بخشد و فرضیات زیربنایی و قواعد رفتار حکومتی در نظام سیاسی را مهیا می‌سازد. بر این اساس فرهنگ سیاسی دربرگیرنده ایده‌آل‌های سیاسی و هنجارهای عملیاتی یک واحد سیاسی است. از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی بیان گونه‌های مختلف جهت‌گیری شهروندان، نظیر ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های متقابل و میانه، تساهل، مدنیت، کارآیی، دانش، مشارکت، اعتقادات و ادراکات درباره مشروعیت نظام است. (خیبری؛ ۱۳۷۸: ۷۸) نظریه پردازان فرهنگ سیاسی معتقدند که علت توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی سیاسی را می‌توان با استفاده از مقوله فرهنگ سیاسی توضیح داد. (جهانگیری؛ بوستانی، ۱۳۸۰: ۱۷۴) بنابراین، می‌توان گفت که «فرهنگ سیاسی» به عنوان بخشی از فرهنگ اجتماعی مجموعه‌ای از نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های یک ملت نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت سیاسی است که در تطور تاریخی و در ارتباط با رویدادهای مختلفی که در درون جامعه رخ می‌دهد شکل می‌گیرد، و نوع و میزان رابطه مردم با سیاست و قدرت فائده را تعیین می‌کند (به بیان دیگر، «فرهنگ سیاسی» بیانگر بینش و نگرش افراد یک جامعه به رویدادهای سیاسی است و جهت‌گیری‌های سیاسی مردم را مشخص می‌کند (کریمی؛ رضایی؛ ۱۳۸۵: ۴۴) اهمیت و اهداف دوگانه جایگاه فرهنگ سیاسی از دو بعد قابل بررسی است. بعد اول در زمینه شناخت عمیق و ریشه‌ای جوامع و نظام‌های سیاسی است، که در راستای تدوین روابط میان فرهنگی، دیپلماسی عمومی و در نهایت ترسیم خطوط راهبردی قدرت نرم در خارج از کشور، کاربرد دارد. به این معنا، فرهنگ سیاسی رویکردی است مطلوب برای شناخت جوامع و کاربردی بودن این شناخت در تدوین دیپلماسی فرهنگی و عمومی. بعد دوم اهمیت آن در زمینه سیاست ملی است. فرهنگ سیاسی رویکردی است که در صورت بازشناخت جایگاه آن در صحنه سیاست ملی، قادر است در مواجهه با ساختارگرایی افراطی، میان دو رویکرد ساختارگرا و فرهنگ‌گرا، موازنه و تعادلی معقول ایجاد نموده و سرانجام موجب شود که با نگاهی جامع، از مغفول ماندن نیمی از نظام سیاسی، که همان فرهنگ سیاسی است، پرهیز کنیم. (قالیباف؛ ۱۳۹۰: ۷۲ و ۷۳) فرهنگ سیاسی حاصل یک تعامل دوجانبه میان هنجارها و ارزش‌های جوامع، و مجموع کمال مطلوب مردم در باب چگونگی کارکرد نظام سیاسی و خواص آنان از نظام است. در حقیقت مجموعه



باورها، خواصها، ارزشها و ایستارها در باب نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی ملت‌ها را پدید می‌آورد (خیبری؛ ۱۳۷۸: ۷۳). فرهنگ سیاسی «نظام عقاید تجربی، نمادهای معنوی و ارزش‌هایی است که شرایط پدید آمدن فعالیت سیاسی را تعریف می‌کند». در فرهنگ سیاسی مفهومی چون «قدرت»، «آزادی»، «مشروعیت»، «عدالت»، «برابری»، «مشارکت»، «دولت»، «شهروند»، «حقوق اساسی» و دیگر پدیده‌های مطرح در قلمرو سیاست مورد توجه قرار می‌گیرند. فرهنگ سیاسی عبارتست از ایستار ذهنی نسبت به سیاست. از این رو تصور مردم یک جامعه از قدرت و قدرت سیاسی، نوع رابطه حکومت و مردم، چگونگی تضمین و تأمین عدالت، آزادی و استقلال در یک جامعه، تعبیر و بینش افراد نسبت به سرشت انسان و نیز ساختار سیاسی حکومت‌ها، نخبه‌گرایی یا کثرت‌گرایی، میل به استبداد فردی یا گرایش به دموکراسی، توده‌گرایی و... همه تظاهراتی از فرهنگ سیاسی یک جامعه‌اند. (سینایی؛ ابراهیم آبادی؛ ۱۳۸۴: ۱۱۴)

تعریف فرهنگ سیاسی

واژه فرهنگ سیاسی، معادل عبارت «Political culture» در انگلیسی و «الثقافة السياسية» در عربی است، (ابو طالبی؛ ۱۳۸۴: ۱۱) مفهوم «فرهنگ سیاسی» برخلاف بسیاری از واژه‌ها و مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی که فاقد معنای واضح و دارای مدلول‌های متعدّدند، دچار پراکندگی معنایی عمیق و جدی نیست، بلکه معنا و مدلول نسبتاً واحد آن در عبارات متفاوت انعکاس یافته است. (کریمی؛ رضایی؛ ۱۳۸۵: ۴۱) و به دلیل این که هر نظریه برای فرهنگ سیاسی، تعریفی ارائه نموده از این رو تعریفی جامع از این مفهوم چندان مقدور نیست (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱: ۳۰) واژه فرهنگ سیاسی پس از جنگ جهانی دوم در ادبیات توسعه سیاسی مطرح شده است. این واژه را نخستین بار گابریل آلموند در علم سیاست به کار برد. تعبیر فرهنگ سیاسی را همچنین می‌توان در نوشته‌های جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی کسانی مانند ساموئل بوراندر، آدام اولام، روت بندیکت، مارگارت مید، آبرام کاردینر، رالف لیتون و... که در زمینه فرهنگ و شخصیت کار کرده‌اند دنبال کرد. برای فرهنگ سیاسی تعاریف مختلفی آمده که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم (ابو طالبی؛ ۱۳۸۴: ۱۱) آستین رنی در تعریف «فرهنگ سیاسی» و اجزای آن چنین آورده است: «ما از «فرهنگ سیاسی» یک ملت مجموعه‌ای از شیوه‌های تفکر دربارهٔ سیاست و حکومت است که میان بخش عظیمی از افراد مشترک باشد، یا «فرهنگ سیاسی» که انگاره جهت‌گیری نسبت به موضوع‌های سیاسی است، محیطی فراهم می‌آورد که تعارض سیاسی در چهارچوب آن انجام می‌شود و خط مشی درستی در محدودهٔ آن پدید می‌آید. به نظر او «فرهنگ سیاسی» دو جزء اصلی دارد: جهت‌گیری‌های شناختی، یعنی اطلاع و آگاهی از موضوعات موجود در جهان سیاست که ممکن است میزان آن بالا یا پایین باشد، و جهت‌گیری‌های عاطفی، یعنی احساسات و هیجانات مربوط به این موضوعات. او معتقد است که ترجیحات سیاسی نیز جزئی از «فرهنگ سیاسی» هر ملتی به شمار می‌روند. چون بدیهی است که مردم نه تنها معتقدند بعضی چیزها در زمینهٔ سیاست و دولت حقیقت دارد، بلکه از برخی چیزها خوششان و از برخی بدشان می‌آید، برای برخی امور امتیاز و اولویت قائلند و بعضی دیگر از مسایل برای آنان اهمیت کمتری دارد، زیرا ارزش‌های آن‌ها متفاوت است. وجود مختصات عام و مشترک ملی، مانند میهن‌پرستی، اعتماد به مردم، اعتماد به نهادها؛ اثر گذاری سیاسی، یعنی اعتقاد به اینکه اعمال و دیدگاه‌های سیاسی فرد می‌تواند در روند سیاسی اثر بگذارد؛ احساس تعهد شهروندان، یعنی آنچه افراد فکر می‌کنند که به دولت مدیونند، مثل تعهد



وفاداری یا میهن‌پرستی؛ اطاعت از قانون، مقدم داشتن رفاه و امنیت کشور و دولت خود بر امنیت و رفاه هر کشور و دولت دیگری از اجزا و شاخص‌های «فرهنگ سیاسی» به‌شمار می‌روند (کریمی؛ رضایی؛ ۱۳۸۵ : ۴۱ و ۴۲) از دید آستین‌رنی، فرهنگ سیاسی یک ملت مجموعه‌ای از شیوه‌های تفکر درباره سیاست است که میان بخش بزرگی از افراد جامعه مشترک باشد و محیطی روانی فراهم آورد که تعارض سیاسی در چارچوب آن انجام شود؛ و از دو جزء تشکیل شده است: نخست جهت‌گیری شناختی، به معنی آگاهی از موضوعات سیاسی و جهت‌گیری عاطفی، به معنی احساسات و هیجانهایی مربوط به این موضوعات. (عالی زاده؛ ۱۳۸۴ : ۱۳۸) فیشر نیز فرهنگ سیاسی را «الگوها، اعتقادات و فرضیه‌های معمولی مردم نسبت به جهان سیاست می‌داند. آلن بال «فرهنگ سیاسی» را ترکیبی از امتیازها و ترجیحات، اعتقادات، شور و احساس ارزش‌های جامعه معرفی می‌کند که با نظام سیاسی و مسائل سیاسی ارتباطی دارد. پالمر و اشترن در بیانی مشابه، «فرهنگ سیاسی» را کوشش دانشمندان سیاسی برای تشخیص جنبه‌های فرهنگی که ذاتا سیاسی هستند، و به ویژه طریقه‌ای که در آن اعضای یک جامعه روابط سیاسی را تصور یا درک می‌کنند تعریف نموده‌اند. رابرتسون با بیانی مشابه معتقد است که «فرهنگ سیاسی» عبارت است از انگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی. (کریمی؛ رضایی؛ ۱۳۸۵ : ۴۲) در تعریف بال فرهنگ سیاسی ترکیبی از امتیازها، اعتقادات، شور و احساس و ارزش‌های جامعه است که با نظام سیاسی و مسائل سیاسی ارتباط دارد. نزد پای و وربا «فرهنگ سیاسی» از نظام اعتقادی تجربی، نمادهای معنادار و ارزش‌هایی که نمایانگر کیفیت انجام فعالیت‌های سیاسی‌اند، تشکیل می‌شود (۰۲ عظیمی؛ رسولی؛ ۱۳۸۹ : ۲۲۷) هاری اکشتاین از نظریه‌پردازانی است که برای فرهنگ جایگاه خاصی قائل است و اعتقاد دارد «همچنان که مهندسان با اشیای فیزیکی کار می‌کنند، مهندسان سیاسی با اشیای انسانی که همان فرهنگ است، کار می‌کنند» اکشتاین می‌گوید «فرهنگ مجموعه روش‌های متمایز و متغیری است که جوامع با آنها رفتار اجتماعی را به‌طور هنجاری تنظیم می‌کنند» طبق نظر وی، ساختارهای اجتماعی نظیر خانواده و مدرسه، ساختارهای سیاسی و احزاب و گروه‌های فشار ارتباط نزدیکی با دولت دارند و افراد را برای نقش‌های سیاسی آماده می‌کنند. اکشتاین از پارادایم نظم‌پیروی می‌کند و در این‌باره معتقد است که دموکراسی باثبات ریشه در نظم اجتماعی دارد (ایمان؛ بوستانی؛ ۱۳۸۲ : ۸ و ۹) آلموند، پاول، وربا و پای از میرزترین متفکرانی هستند که درباره «فرهنگ سیاسی» به اظهار نظر پرداخته‌اند. از نظر آلموند و پاول، «فرهنگ سیاسی» عبارت است از الگوی ایستارها و سمت‌گیری‌های فردی اعضای یک نظام سیاسی در قبال سیاست، و نیز قلمرویی ذهنی که شالوده‌ساز و معنابخش کنش‌های سیاسی می‌باشد (کریمی؛ رضایی؛ ۱۳۸۵ : ۴۲) آلموند و پاول معتقدند فرهنگ سیاسی عبارتست از یک توزیع خاص از مواضع سیاسی، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌ها. به همان روشی که نگرش‌های افراد بر آنچه انجام می‌دهند، تأثیر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی یک ملت، بر رفتار شهروندان و رهبران آن در سراسر نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد (جهانگیری؛ بوستانی؛ ۱۳۸۰ : ۱۷۴) آلموند در تعریفی دیگر با وربا در کتاب فرهنگ مدنی تعریف فرهنگ مدنی تعریف فرهنگ سیاسی را چنین ارائه کرده‌اند: الگوهای جهت‌گیری نسبت به موضوعات سیاسی نظیر احزاب، دادگاه‌ها، قانون اساسی و تاریخ دولت، جهت‌گیری به معنی داشتن استعداد و آمادگی برای اقدام سیاسی است که عواملی نظیر سنت، خاطرات تاریخی، انگیزه‌ها، هنجارها، احساسات، عواطف و نمادها این اقدامات را تعیین می‌کنند. جهت‌گیری را می‌توان به انواع مختلفی تقسیم کرد، جهت‌گیری شناختی که عبارتست از معرفت و آگاهی به موضوعات



سیاسی، جهت‌گیری عاطفی، یعنی عواطف و احساسات درباره موضوعات سیاسی و جهت‌گیری ارزشی عبه معنی قضاوت درباره موضوعات سیاسی (عظیمی، رسولی، ۱۳۸۹ : ۲۲۷) تعریف جدیدتر آلموند و پاول (۱۹۹۲) «هر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از نگرشها، ارزشها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است» (کتابی و همکاران؛ ۱۳۸۰ : ۸۱) سیدنی وربا نیز بر این نظر بود که «فرهنگ سیاسی» از منظومه‌ای از باورهای تجربی، نمادهای گویا و ارزش‌هایی تشکیل یافته است که بستر تحقق کنش سیاسی را مشخص می‌سازند. به نظر آن دو، «فرهنگ سیاسی» سلسله‌ای از عقاید، سمبل‌ها و ارزش‌هاست که وضعیتی را که عمل سیاسی در قالب آن رخ می‌دهد، تعریف می‌کند (کریمی، رضایی؛ ۱۳۸۵ : ۴۲) سیدنی وربا فرهنگ سیاسی را چنین مفهوم‌بندی می‌کند: «فرهنگ سیاسی عبارت است از نظام باورهای تجربه‌پذیر، نمادها و ارزش‌هایی که پایه کنش سیاسی است»، او می‌گوید که فرهنگ سیاسی می‌خواهد بین تجزیه و تحلیل فرد یعنی جنبه‌های روانشناختی رفتار سیاسی فرد و تجزیه و تحلیل کلان یعنی جامعه‌شناسی سیاسی پل بزند. فرهنگ سیاسی می‌کوشد تجزیه و تحلیل رفتاری را در بررسی مفهوم‌های مهم سیاسی مثل ایدئولوژی سیاسی، حاکمیت، مشروعیت، ملیت و حکومت به کار گیرد. (رزاقی؛ ۱۳۷۵ : ۲۰۲) سیدنی وربا در تعریف فرهنگ سیاسی می‌گوید: «فرهنگ سیاسی عبارت است از نظام باورهای تجربه‌پذیر، نهادها و ارزش‌هایی که پایه و مبنای کنش سیاسی است.» (ابو طالبی؛ ۱۳۸۴ : ۱۱)

پای نیز «فرهنگ سیاسی» را چنین تعریف کرده است: «فرهنگ سیاسی» نوعی قلمرو ذهنی نظم یافته برای سیاست ارائه می‌کند که می‌توان آن را در دو سطح سراغ گرفت. «فرهنگ سیاسی» به فرد همان راهنماهای کنترل‌کننده‌ای را که برای رفتار سیاسی مؤثر لازم است می‌بخشد و در اختیار جمع نیز نوعی ساختار سیستماتیک از ارزشها و ملاحظات عقلانی را قرار می‌دهد که انسجام عملکرد نهادها و سازمان‌ها را تضمین می‌نماید (کریمی، رضایی؛ ۱۳۸۵ : ۴۲) لوسین پای نیز درباره اهمیت فرهنگ سیاسی می‌گوید که «رفتار سیاسی چنان در قریحه بومی یک ملت ریشه دارد و چنان سنتی را شکل می‌دهد که در برابر نیروهای سیاسی و اقتصادی زندگی نوین، که می‌خواهد همه چیز را با خود همسو کند، به سختی ایستادگی می‌کند.» لوسین پای اعتقاد دارد که فرهنگ سیاسی عبارت است از دیدگاه‌ها، احساسات سیاسی، و ادراکات، که رفتار سیاسی را در هر جامعه تعیین کرده و هدایت می‌کند. او اعتقاد دارد که اجزای فرهنگ سیاسی یک توده انباشته و متفاوت نمی‌باشد، بلکه الگوهای منظم و به هم پیوسته‌ای است که در کنار هم قرار دارند و متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند. (خیبری؛ ۱۳۷۸ : ۷۸) لوسین پای، فرهنگ سیاسی را در پیوند با «توسعه سیاسی» بررسی کرده و معتقد است که فرهنگ سیاسی شیوه‌ای است که مردمان برپایه آن به ارزیابی و داوری درباره نهادها و فعالیت‌های سیاسی می‌پردازند. از این رو منظور از فرهنگ سیاسی، سیاسی شدن جامعه نیست، بلکه این مفهوم، بیانگر ارزش‌های سیاسی، نگرش‌های سیاسی، باورها، احساسات و ارزیابی پاسخگویان درباره نظام سیاسی موجود و نخبگان سیاسی حاکم است. مونتی پالمرو و همکارانش معتقدند فرهنگ سیاسی به موضع‌گیری‌های ویژه سیاسی اشاره دارد که دربرگیرنده گرایشهای فرد به نظام سیاسی و بخشهای گوناگون آن و گرایشهای او به نقش خویش در نظام سیاسی است. بهتر گفته شود، فرهنگ سیاسی از گرایشها به عوامل سیاسی سخن می‌گوید و عاملی بسیار مهم در رفتار سیاسی است. همچنین، فرهنگ سیاسی، نشان‌دهنده سطح آگاهی و دریافت طبقات گوناگون، گروه‌های اجتماعی و افراد از قدرت و سیاست است. (عالی زاده؛ ۱۳۸۴ : ۱۳۸) لوسین پای می‌گوید رفتار سیاسی در قریحه بومی یک ملت ریشه دارد و چنان سنتی را می‌سازد که در برابر نیروهای اقتصادی زندگی جدید که می‌خواهد



همه چیز را با خود همسو کند بسختی ایستادگی می‌کند. مفهومی‌هایی مثل دولت، قدرت، حاکمیت و... مفهومی‌های بسیار انتزاعی هستند و از جایی به جای دیگر و از زمانی به زمان دیگر بسیار تغییر می‌کنند. وی «فرهنگ سیاسی» را مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی می‌داند که به روند سیاسی معنی می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار سیاسی را مشخص می‌کند، با بررسی تعریف‌های ارائه شده توسط پیشگامان این اندیشه از فرهنگ سیاسی، می‌توان آن را ترکیبی از ابعاد روانی و ذهنی دانست که هم در رویدادهای سپهر عمومی و هم در تجارب سپهر خصوصی ریشه دارند و آن عبارت است از: ارزشها، باورها و ایستارهای احساسی مردم نسبت به نظام سیاسی خودشان. (رزاقی؛ ۱۳۷۵ : ۲۰۲ و ۲۰۳ (خانم زاکلین پچارد در بیانیدیکر مفهوم فرهنگ سیاسی را این‌گونه بیان می‌کند: «نظام سیاسی درونی شده در زمینه‌ی باورها، تصورات، احساسات و ارزیابی‌های مردم یک جامعه یا اکثر آن‌ها است. (قالیباف؛ ۱۳۹۰ : ۷۱) اینگلهارت معتقد است فرهنگ سیاسی: نظامی از ارزشها، نگرشها و دانش‌های سیاسی درباره نظام سیاسی کشور که مردم بر پایه آن، به ارزیابی و داوریدر باره امور سیاسی جامعه خویش می‌پردازند و فعالیت‌های سیاسی خود را براساس آن معنا می‌کنند (پناهی؛ کردی؛ ۱۳۸۹ : ۱۵ و ۱۶) در فرهنگ جامعه‌شناسی آکسفورد آمده است: «هنجارها، ارزشها و نمادهایی که به مشروعیت نظام سیاسی جامعه کمک می‌کنند فرهنگ سیاسی یک جامعه را تشکیل می‌دهند (عالی زاده؛ ۱۳۸۴ : ۱۳۸) چلبی فرهنگ سیاسی را با مراجعه به پیوستار مردم سالاری-خود-سالاری مفهوم‌سازی کرده است. (عظیمی، غلامرضا؛ رسولی، محمدرضا؛ ۱۳۸۹ : ۲۲۷) بشریه: «فرهنگ سیاسی» را مجموعه نگرشها و ارزشهایی تعریف می‌کند که به زندگی سیاسی شکل می‌دهد. به نظر او، انواع «فرهنگ سیاسی» براساس دو محور قابل تشخیص است: یکی، براساس محور نوع جهت‌گیری‌های فردی نسبت به نظام سیاسی که عبارتند از: اشخاص حاکم، سیاست‌های حکومتی و ساختارهای حکومتی (کریمی، علی؛ رضایی، احمد؛ ۱۳۸۵ : ۴۴) قوام فرهنگ سیاسی را تلقی مردم و جهت‌گیری آن‌ها نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آن که در زمینه انگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومتی و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند، می‌داند. وی بدین طریق فرهنگ سیاسی را محصول تاریخ نظام و عقاید سیاسی می‌داند که ریشه و رفتار عمومی و نیز تجربه شخصی دارد. (عظیمی، غلامرضا؛ رسولی، محمدرضا؛ ۱۳۸۹ : ۲۲۷ و ۲۲۸) فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از نظام اعتقادی، ارزشها و نمادهای موجود در یک جامعه است که به رفتارهای سیاسی در برابر نظام سیاسی جهت می‌دهد. (ابو طالبی؛ ۱۳۸۴ : ۱۱) در مجموع، می‌توان گفت که اصطلاح «فرهنگ سیاسی» به موضع‌گیری‌های خاص سیاسی، دانش، بینش و گرایش‌ها نسبت به نظام سیاسی و بخش‌های مختلف آن و گرایش‌ها نسبت به نقش خویش در نظام سیاسی اشاره می‌کند. زمانی که از «فرهنگ سیاسی» یک جامعه صحبت می‌کنیم به نظام سیاسی‌ای اشاره می‌کنیم که در شناخت‌ها، احساس‌ها و ارزیابی مردمش درون‌یافته است (کریمی، علی؛ رضایی، احمد؛ ۱۳۸۵ : ۴۳)

رهیافت‌ها

رهیافت‌های متفاوت علمی، رفتارهای سیاسی انسان‌ها و نوع نظام سیاسی جوامع انسانی را تفسیر و تبیین نموده است و هرکدام از افق فکری و علمی خاص، به بخشی از علل و زمینه‌های شکل‌گیری رفتار و تعامل سیاسی توجه نموده و نشان



می‌دهد که چگونه یک رفتار سیاسی شکل گرفته و نوع خاصی از تعاملات سیاسی، نظام سیاسی خاصی را به وجود می‌آورد که از آن میان می‌توان به نظریه فرهنگ سیاسی اشاره نمود. (محبی؛ ۱۳۸۵؛ ۱۲۶ و ۱۲۷)

تقسیم بندی یکم

هر یک از دیدگاه‌های مسلط جامعه‌شناسی، با توجه به اصول پارادایمی حاکم بر آنها، از منظری خاص به فرهنگ سیاسی می‌نگرند. برخی از دیدگاه‌هایی که به تبیین فرهنگ سیاسی پرداخته‌اند، عبارت‌اند از: ساختی - کارکردی، مارکسیستی، نئومارکسیستی، روان‌شناسی اجتماعی، مکتب تفهیمی و رویکرد فرامادی.

مکتب ساختی - کارکردی

تالکوت پارسونز از نظریه‌پردازان مشهوری است که مفاهیم تئوری کنش وی، اساس و چهارچوب نظریه فرهنگ سیاسی قرار گرفته است. نظام فرهنگی یکی از اجزای نظام کنش به‌شمار می‌رود. پارسونز فرهنگ را عامل اصلی انسجام عناصر مختلف دنیای اجتماعی می‌داند. نظام فرهنگی شکل‌دهنده نظام‌های ارزشی، نظام‌های عقاید و نمادهای بیانگر است. در فرهنگ سیاسی، با جهت‌گیریها نسبت به اهداف سیاسی روبه‌رو هستیم. جهت‌گیریها به اقدام سیاسی گرایش دارند و عواملی مانند سنتها، خاطره‌های تاریخی، انگیزه‌ها، هنجارها، احساسات و نمادهای آن را شکل می‌دهند.

نظریات مارکسیستی و نئومارکسیستی

کارل مارکس فرهنگ سیاسی‌ای را روبنا می‌داند که بر پایه اقتصاد قرار دارد. روابط اقتصادی تعیین‌کننده فرهنگ و ایدئولوژی است. طبقات حاکم سعی در تحمیل ارزشها و هنجارهای خود دارند. براساس دیدگاه مارکس، «فرهنگ سیاسی محصول تاریخ جامعه به‌شمار نرفته، بلکه خاص رفتار کم‌وبیش آگاهانه طبقه سلطه‌گر حاکم برای مشروعیت بخشیدن به قدرت اجتماعی و اقتصادی خود تلقی می‌شود» مارکس فرهنگ سیاسی را محور اصلی مفهوم آگاهی می‌داند که رابطه تنگاتنگی با وضعیت موجود دارد و می‌توان با آن، وضعیت موجود را دگرگون کرد» دیوید هلد درباره فرهنگ سیاسی لیبرال از نظر مارکس، می‌گوید «مبارزه لیبرالیسم با جباریت و مبارزه لیبرال - دموکراتها برای کسب تساوی سیاسی، گام بلندی در راه مبارزه برای رهایی است، اما به نظر مارکس، تا هنگامی که استثمار انسان ادامه دارد و دولت مدافع و پشتیبان این استثمار است، رسیدن به آزادی امکان‌ناپذیر است» یورگن هابرماس به فرهنگ وزن بیشتری می‌دهد و معتقد است «رقابت سیاسی برای منابع کمیاب "معنا"، شکاف بین فرهنگ و سیاست را تنگ‌تر کرده است» هابرماس درباره قدرت فرهنگ و نقش مهم آن می‌گوید که «فرهنگ می‌تواند سیاست خشک و متحجرشده را کنار بزند» هابرماس از طرفداران سرسخت فرهنگ سیاسی لیبرال است. موءلفه‌های این نوع فرهنگ سیاسی در تعریف وی از حوزه عمومی مشهود است. منظور از حوزه عمومی «عرصه‌ای است که در آن، افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گردهم می‌آیند. در همه نمودهای آن، اصول برابری و امکان دسترسی اصولی غیرقابل حذف هستند، حوزه عمومی برخلاف نهادهایی که تحت سلطه خارجی



قرار دارند یا دارای روابط قدرت درونی هستند، از اصول مشارکت و نظارت دموکراتیک نوید می‌دهند» (ایمان، محمد تقی؛ بوستانی، داریوش؛ ۱۳۸۲ : ۹ و ۱۰)

مکتب روانشناسی اجتماعی

هارولد لاسول، از نظریه‌پردازان معروف در زمینه ویژگی‌های دموکراتیک، درباره نگرش دموکراتیک معتقد است که این نوع نگرش یا ایستار نسبت به دیگران، آگاهانه است تا متحجر؛ جامع و گسترده است تا محدود؛ چندارزشی است تا تک‌ارزشی؛ به سهمیم کردن بیشتر مایل است تا به انحصار و... از نظر لاسول مؤلفه‌های دموکراتیک یا فرهنگ سیاسی لیبرال - دموکرات عبارت است از: ۱. خود فراگیر به واسطه آن، نگرش جامعی نسبت به دیگران کسب کرده و به کار می‌برد. ۲. ظرفیت یا توانایی سهمیم کردن دیگران در ارزشها. ۳. ترجیح جهت‌گیری چندارزشی بر جهت‌گیری تک‌ارزشی و تک‌وجهی. ۴. اعتماد و اطمینان به محیط انسانی. ۵. رهایی نسبی از نگرانی (ایمان، محمد تقی؛ بوستانی، داریوش؛ ۱۳۸۲ : ۱۰ و ۱۱)

مکتب تفهیمی

به‌طور کلی جامعه‌شناسی ماکس وبر در قالب مکتب تفهیمی، بر تحلیل روابط بین کنش و معنا تأکید دارد. وبر با شناخت عمیق و تحلیل ساختاری دقیق خود از نهادهای اجتماعی به‌صورت تطبیقی، توانست نقش ارزشها را در تعیین کنش اجتماعی افراد بر چهارچوبی نظری قرار دهد و بدین ترتیب، تفسیرهای قدیمی‌تری که در این باره وجود داشت کاملاً منسوخ شد. دیوید هلد در «مدلهای دموکراسی» مدلی از دموکراسی رقابتی ارائه می‌کند که به‌طور چکیده شامل نظریات وبر درباره نظام سیاسی است. فرهنگ سیاسی موردنظر وبر در چنین مدلی، فرهنگ سیاسی‌ای است که اختلاف عقاید را تحمل می‌کند و در آن انتخاب‌کنندگان کم‌اطلاع یا عاطفی هستند در مفهوم حیات سیاسی وبر، جایی از مشارکت دموکراتیک یا تکامل دسته‌جمعی وجود ندارد و تمامی عرصه‌ها در معرض تهدید مداوم تخریب نیروهای اجتماعی قدرتمند قرار دارند. از دیدگاه وبر، مفهوم بسیار محدودی از دموکراسی تأیید می‌شود که در بهترین حالت، ابزاری برای انتخاب تصمیم‌گیری و پیشگیری از زیاده‌رویهای آنهاست.

دیدگاه فرامادی

رونالد اینگلهارت رویکرد جدیدی به فرهنگ سیاسی عرضه می‌کند. وی در مقاله‌ای به نام «رنساس فرهنگ سیاسی» می‌نویسد: حالا وقت آن رسیده که تعادلی در تحلیل اجتماعی ایجاد کنیم. تا قبل از دهه شصت، مدل‌های انتخابی عقلایی، نوع مسلط تحلیل بودند، در حالی که بر متغیرهای فرهنگی چندان تأکیدی نشده است. یکی از دلایل این امر، این است که یافتن شاخصهای فرهنگی به راحتی امکان‌پذیر نبوده است. در حال حاضر، نقص مدل‌هایی که عناصر فرهنگی را نادیده گرفته‌اند به‌طور روزافزونی آشکار می‌شود مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی موردنظر اینگلهارت عبارت‌اند از: رضایت از زندگی، اعتماد بین افراد و نفی تغییر انقلابی. این سه عامل نه تنها با توسعه اقتصادی، بلکه با دموکراسی نیز رابطه قوی دارد و فرهنگ سیاسی یک رابط قوی بین توسعه اقتصادی و دموکراسی به‌شمار می‌رود (ایمان، محمد تقی؛ بوستانی، داریوش؛ ۱۳۸۲ : ۱۱ و ۱۲)



(این‌گلهارت براساس تعریف فوق برای توصیف تمایزات فرهنگ سیاسی جوامع، معرف‌هایی چون حس اعتماد سیاسی (فردی- نهادی)، سطح رضایت سیاسی، علاقه به سیاست و مهارت‌های سیاسی و میزان گستردگی بحث‌های سیاسی بین افراد را از نشانگان فرهنگ سیاسی معرفی می‌کند. وی همچنین آزادی بیان و عقاید، میزان دخالت مردم در سیاست و احترام به اندیشه‌های دیگران را در حوزه سیاست از شاخص‌های فرهنگ سیاسی جوامع بر می‌شمارد. (پناهی؛ کردی؛ ۱۳۸۹: ۱۵ و ۱۶)

تقسیم بندی دوم

بر اساس روند تحول تاریخی، نظریه‌پردازی فرهنگ سیاسی را در دو سنت که هر کدام چند رهیافت پژوهشی را در خود دارند، می‌توان بررسی کرد. این رهیافتهای هر یک در بر گیرنده چند نظریه است و مطابق گرایش و سلیقه برخی از پژوهشگران سامان یافته است (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱: ۳۱) به‌طور کلی می‌توان دو رهیافت غالب برای مفهوم فرهنگ سیاسی باز شناخت: یکی سنت روان‌شناسانه و دیگری سنت مردم‌شناسانه. در درون هر یک از این سنت‌ها چندین دیدگاه وجود دارد. در سنت روان‌شناسانه، یادگیری اجتماعی تحت تأثیر کسانی چون آلموند، و ربا و تریان‌دیس توانسته به یکی از نظریه‌های مسلط در فرهنگ سیاسی بدل شود. از دیگر دیدگاه‌های مهم در این سنت دیدگاه منش اجتماعی است. در سنت مردم‌شناسی دیدگاه نظریه فرهنگی و دیدگاه تفسیری از دیدگاه‌های غالبند (عظیمی، غلامرضا؛ رسولی، محمدرضا؛ ۱۳۸۹: ۲۲۶)

سنت روان‌شناسانه

این سنت پژوهشی، مجموعه چند رهیافت است، که همگی به نوعی تحت تأثیر مکتب «فرهنگ و شخصیت» هستند که در دهه‌های اولیه قرن بیستم بر مطالعات انسانی و اجتماعی سلطه یافته بود. این مکتب برآیندی از ایده‌های روانشناسی تحلیلی و انسان‌شناسی فرهنگی بود. از شخصیت‌های برجسته این مکتب می‌توان از هارولد لاسول، اریک فروم، مارگرت مید و دیگران را، نام برد. پیدایش این مکتب و حوزه مطالعات آن به شدت تحت تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی این دوران، چون اقتدار گرایی و ظهور فاشیسم، جنگ و تجاوز، نژادپرستی و... بود. پژوهشگران این مکتب، در تلاش بودند تا از طریق الگوهای جامعه پذیری دوران کودکی مانند - الگوهای پرستاری کودک، نظم والدین و ساختار خانواده، و مسائل دیگری که به آموزش‌های دوران کودکی مربوط می‌شود، به تبیینی از علل پیدایش این پدیده‌ها دست یابند. این مکتب که در آن اصطلاحات روانشناسی فرویدی به شدت رایج است، تقریباً بر رهیافتهای و نظریات سنت روان‌شناسانه سایه افکنده است؛ در دامن این سنت پژوهشی، مفهوم فرهنگ سیاسی به عرصه مطالعات سیاسی و اجتماعی وارد شد و به تدریج، با انباشت پژوهشی رو به رو گردید و در اثر انتقاداتی که بر آن وارد شد، سنت‌هایی با رهیافتهای و نظریات متفاوت پدیدار شد. اکنون رهیافتهای عمده سنت روان‌شناسانه بررسی می‌شود (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱: ۳۰ و ۳۱)

رهیافت یادگیری اجتماعی



پژوهش‌های آلموند و وربا، بیش از هر کس دیگری در پیدایش و شکل‌گیری این رهیافت مؤثر بود. یکی از فربه‌ترین رهیافتهای در پژوهش فرهنگ سیاسی که همچنان به بالندگی و رشد خود ادامه می‌دهد، همین رهیافت است. پژوهشگرانی چون گابریل ای آلموند، سیدنی وربا، رونالد اینگلهارت، هربرت مک کلاسی، جان زالر و هری سی. تریندیس از صاحب‌نظران معروف این رهیافت به شمار می‌روند. مفهوم «فرهنگ سیاسی» به معنا و مفهوم جدید، زاییده، تلاش پژوهشگران این رهیافت از جمله گابریل آلموند بود. آلموند، تحت تأثیر پژوهش‌های مردم‌شناسی فرهنگی، بویژه آثار روث بندیکت مارگرت مید، جفری گورر، به ابداع مفهوم فرهنگ سیاسی دست زد. در پژوهش‌های مردم‌شناسانه فرهنگ هر ملت «آمیزه‌ای یکدست از ارزشها، باورها و شیوه‌های عمل» تصور می‌شد. از این منظر هر ملت فرهنگ خاص خود را داشت و از این رو، بررسی مقایسه‌ای فرهنگها دور از انتظار بود. تلاش‌های آلموند و وربا و همکاران آنان، در جهت بررسی مقایسه‌ای فرهنگهای ملتها و آن هم در سطح سیاسی بود. مسأله آلموند و وربا به دست دادن تبیینی در علل پایداری دموکراسی در برخی از کشورها و ناپایداری آن در کشورهای دیگر در دوران بین دو جنگ جهانی بود. سابق بر این در تبیین علل بقا یا ناپایداری، موفقیت یا ناکامی نظامهای سیاسی به ساختار رسمی آن که معمولاً در قانون اساسی نمود می‌یافت، توجه می‌شد. چگونگی تصویب قوانین، ساختار سیاسی رژیم - جمهوری، پارلمانی، پادشاهی - وضعیت تفکیک قوا و نهادهای مختلف و سازکار عمل آن نهادها مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گرفت. در این رهیافت، سیاست عبارت بود از عمل نهادهای رسمی. در نظر آلموند و وربا نیز، سیاست همچنان معطوف به ساختارهای سیاسی و عملکرد آن و هر چیزی که به اداره عمومی مربوط می‌شد، باقی ماند. در دیدگاه آنها تحت تأثیر نظریه سیستمها، نظام سیاسی، دارای یک کلیت به نام نظام یا سیستم با عملکرد و نقشهای خاص خود و دارندگان این نقشها بود. همچنین ابعاد برون داد و درون دادی داشت. که فرایند تصمیم‌گیری و اجرای آن را شامل می‌شد. نظام سیاسی هم در برگزیده ساختار نظام و هم خود ملت بود. ابعاد درون داد شامل رسانه‌ها، احزاب، گروههای ذی نفع، مجالس قانونگذاری و قوه مجریه بود. ابعاد برون داد، شامل نهادهایی چون ارتش، پلیس، نهادهای مدنی، ادارات اخذ مالیات و نهادهای آموزشی بود. به این ترتیب پژوهش‌های آلموند و همکاران او، سطح جدیدی از تحلیل را در تبیین رفتار سیاسی انسان در علوم سیاسی و اجتماعی گشود. یعنی سطحی که در آن در تحلیل رفتار به عناصری چون معتقدات، باورها، ارزشها، احساسات یا همان فرهنگ سیاسی توجه می‌شد. آلموند ابتدا فرهنگ سیاسی را به معنای «نگرش نسبت به سیاست» تعریف کرد. و به تدریج ابعاد این تعریف و شاخصهای آن را در آثار بعدی خود بسط داد. در اثر مشهور آلموند که با همکاری وربا به پژوهش مقایسه‌ای فرهنگ سیاسی برخی ملتهای اروپایی و آمریکای لاتین اختصاص داشت، در عین حال در بسط نظری مفهوم فرهنگ سیاسی و چارچوب دادن به رهیافت یادگیری اجتماعی بسیار مؤثر بود. در این اثر، آلموند، تعریف ابتدایی خود را به «سمت‌گیری روان‌شناسانه» به سیاست تغییر داد. سمت‌گیری در دیدگاه آلموند و وربا «ابعاد درونی شده موضوعات سیاسی» یا همان نظام سیاسی، عملکرد و اجزای آن بود که در «احساسات»، «شناختها» و «ارزیابیهای درونی شده» افراد، نمود می‌یافت. در این اثر آلموند و وربا سمت‌گیری روان‌شناسانه را به انواع شناختی، احساسی و ارزیابانه تقسیم کرد و همین را ملاک تقسیم رفتارهای سیاسی و همچنین انواع فرهنگ سیاسی قرار داد. آلموند و وربا، شناخت را به عنوان مقوله‌ای که هم بر کمیت و هم بر کیفیت، دقت، صحت و توانایی فرآوری اطلاعات از سوی فرد دلالت دارد، تعریف کردند و احساس را شامل هیجانات و کیفیات روحی مختلف چون عصبانیت، رضایت (خشنودی) تنفر و حالاتی از این قبیل دانستند. منظور از ارزیابی،



توانایی فرد در کاربست ضوابط ارزشی یا معیارهای دیگر در بیان دیدگاه و نقطه نظرات سیاسی بود. (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ : ۳۲ و ۳۳) البته آلموند، بعدها دیدگاهش را درباره سمت‌گیری نسبت به موضوعات سیاسی، با دقت و ظرافت بیشتری بیان کرد

رهیافت منش اجتماعی

این ره‌یافت نیز مانند ره‌یافت یادگیری اجتماعی، تحت تأثیر مطالعات مردم‌شناسانه - بویژه مطالعاتی که درباره منش ملی در مورد ملتها و فرهنگهای مختلف صورت گرفته - بوده است و از سوی دیگر، از یافته‌های پژوهشهای روانشناسانه، بویژه روانشناسی مدرن ادراکی و تکنیکهای جامعه‌شناسانه سنجش‌گرایش‌توده‌ها نیز استفاده می‌کند. تفاوت این ره‌یافت با ره‌یافت یادگیری اجتماعی، از دو منظر قابل بررسی است. یکی این که برخلاف ره‌یافت یادگیری قائل به تنوع فرهنگی نیست و نگرشی کل‌گرا به فرهنگ دارد. دوم این که، تغییر‌پذیری فرهنگ سیاسی، به خصوص برخی از عناصر پایدار آن مانند ارزشها و وفاداریها را ناممکن می‌داند. اما در مجموع، در میان ره‌یافتهای مختلف، بیشترین شباهت را به ره‌یافت یادگیری اجتماعی دارد. از پژوهشگران معروف این ره‌یافت می‌توان از ادوارد سی. بنفیلد، دانیل بل، دانیل گلد‌هاگن، توماس ای. متزگر، آکس اینکلس، لوسین دیلیوپای، لیوید آی. رودولف، سوزان هوبر رودولف نام برد در این ره‌یافت در شکل‌گیری فراگیری و انتقال نسلی فرهنگ سیاسی عواملی چند از جمله، «تاریخ جمعی نظام سیاسی»، تاریخهای زندگی اعضای نظام»، «رویدادهای جمعی»، «تجربیات فردی»، «جامعه‌پذیری دوران کودکی»، «زمینه سیاسی اجتماعی و تاریخی فرد» و «یادگیری اجتماعی» مؤثر است. لوسین پای از صاحب‌نظران برجسته این ره‌یافت، در تعریف فرهنگ سیاسی می‌گوید: فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرشها، باورها و احساساتی است که به فرایند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و انگاره‌ها و قواعد بنیادینی را که بر رفتار در نظام سیاسی ناظر است، پدید می‌آورد. فرهنگ سیاسی همچنین شامل ایده‌آلهای سیاسی و هنجارهای عمل اجتماع سیاسی نیز هست. بنابراین فرهنگ سیاسی در شکل کلی اش - بیانگر ابعاد روان‌شناسانه و ذهنی سیاست است. یکی از امتیازات تعریف پای و در واقع ره‌یافت منش اجتماعی، تفکیک عرضه ذهنی از عینیات در فرهنگ سیاسی بود. به بیان دیگر، تعاریف این ره‌یافت و تبیین نسبتا دقیقی که از عوامل شکل‌دهنده فرهنگ سیاسی به دست داد، کمک کرد تا فرهنگ سیاسی استقرار مفهومی بیشتری پیدا کند. پای تبیین خود را از عوامل شکل‌دهنده فرهنگ سیاسی و چگونگی تعامل آنها چنین بیان می‌کند: ایده فرهنگ سیاسی بر این است که نگرشها، احساسات و شناختهایی، که به رفتار سیاسی، شکل می‌دهد و بر آن حاکم است، اموری ذاتا تصادفی نیستند. بلکه نشانگر الگوهای منسجمی هستند که با یکدیگر به تناسب رسیده و به صورت متقابل تحکیم می‌شوند. علی‌رغم وجود قابلیت‌های زیاد برای تنوع در سمت‌گیریهای سیاسی در هر جامعه، یک فرهنگ سیاسی مجزا و محدود وجود دارد، که به فرایندهای سیاسی شکل و معنا بخشیده، آنها را قابل پیش‌بینی می‌کند... هر نسلی می‌باید، سیاست را از نسل قبل از خود دریافت کند و نسبت به این فرایند از قوانینی که بر توسعه شخصیت فردی و فرهنگ عمومی جامعه حاکم است، می‌باید متابعت کند. مسأله اصلی این ره‌یافت نیز مانند ره‌یافت یادگیری اجتماعی، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، در راستای رسیدن به توسعه سیاسی و اجتماعی است. از این منظر، پایداری و ثبات سیاسی، بویژه در الگوهای دموکراتیک، شرط اولیه برای حرکت به سوی فرایند توسعه است. (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ : ۳۸ و ۳۹)



رهیافت شناختی - معرفت شناسانه

از رهیافتهای جدید در سنت روان شناسانه فرهنگ سیاسی که در طرح تفوریک با نظریه یادگیری ژان پیاژه روانشناس فرانسوی آمیخته شده، رهیافت شناختی - معرفت شناسانه است. افرادی مانند نیکلاس امرل، استفن شیلتون، شاون دیبلو روزنبرگ، برنات مالون، استنلی رنولیک، ریچارد دیبلو، ویلسون، دانا وارد و مایکل گراس در زمره صاحب نظران این رهیافت هستند. در این رهیافت، سازمان یابی حیات فردی و اجتماعی به صورت مقولاتی متکامل و همزمان در نظر گرفته می‌شوند. بین سطوح فردی و اجتماعی ساختهای معنایی، شیوه‌های تفکر افراد و هنجارهای فرهنگ سیاسی رابطه متقابل برقرار است. این رهیافت، ابتدا تبیینی از انسجام و بقای اجتماعی به دست می‌دهد که قواعد هنجاری، با فراهم ساختن نوعی زیربنای اخلاقی موجد آن است. اصولاً اندیشیدن و استدلال کردن در سطح فردی در مورد موضوعات اجتماعی نیازمند، استدلال اخلاقی است و استدلال اخلاقی قواعد و هنجارهای فرهنگ سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

مایکل گراس از صاحب نظران این رهیافت به بحث درباره پیشبرد و تداوم فرهنگ سیاسی دموکراتیک و لوازم آن پرداخته است. پرسش او این است که فرهنگ سیاسی دموکراتیک نیازمند چه نوع افراد و گروههایی است؟ تصویر نوعی افراد در فرهنگ سیاسی دموکراتیک، انسانی عقلایی است که اختلافات خود را به شیوه مسالمت‌آمیز حل و فصل می‌کند. اما آیا در عمل نیز چنین است. پرسش گراس این است که آیا افراد دموکرات، واقعا تحت تأثیر انگیزه‌های استعلایی و اصول اخلاقی قدرتمندی هستند؟ چنانکه در آثار لاک، میل، رالز و هابرماس معرفی شده یا تحت تأثیر اصول اخلاقی ضعیفی هستند، چنانکه در آثار مدیسون یافت می‌شود. به این ترتیب بحث این رهیافت متوجه انگیزه‌های فردی در اطاعت از قواعد و هنجارهای اجتماعی است و استدلالی که اطاعت و پیروی از این قواعد را توجیه‌پذیر می‌کند. در اصول اخلاقی قوی، به عنوان مثال، درمان بی عدالتی هم نیازمند قابلیت شناخت بی عدالتی و هم داشتن نگرش اخلاقی به عدالت است. در حالی که در اصول اخلاقی ضعیف، کنش سیاسی، لزوماً با نگرش اخلاقی همراه نیست. پژوهشهای گراس در مورد انگیزه‌های یهودیان نجات یافته از جنگ جهانی دوم، هواداران حفظ یا سقط جنین و فعالان صلح در اسرائیل نشان داد که کنشهای آنها تحت تأثیر محرکهایی چون حفظ همبستگی و مسائل مادی است. بنابراین گراس، نتیجه گرفت که در فرهنگ سیاسی دموکراتیک، کنش سیاسی لزوماً متأثر از آموزه‌های اخلاقی نیست؛ و با ضابطه‌های اخلاقی نیز سنجیده نمی‌شود. بسیاری از کنشهایی که از نظر اخلاقی شایسته است، از نظر سیاسی ناشایست تلقی می‌شود. آنچه محرک افراد در عمل به هنجارهای دموکراتیک است، انگیزه‌های محدود و مشخص مادی و حفظ همبستگی است تا انگیزه‌های استعلایی چون عدالت خواهی و آرمان برابری انسانها. در این رهیافت، واحد تحلیل فرهنگ سیاسی، فرد است و انگیزه‌های او در دست زدن به کنش سیاسی، باید مورد بررسی قرار گیرد. اصول اخلاقی در کنار سطح شناختی و انگیزه‌های مادی و محدود در تبیین رفتار سیاسی و فرهنگ سیاسی مهم است. این رهیافت، نوعی نگرش کارکردی به فرهنگ سیاسی دارد و در تبیین به مراحل رشدشناختی افراد توجه دارد، از این رو در مجموع، می‌توان گفت که نوعی نگرش شناختی - معرفتی به فرهنگ سیاسی دارد. اتکای این رهیافت، در گردآوری داده‌ها، بر روشهای کمی - بویژه مشارکت مستقیم - امکان کاربرد آن را در مجموعه‌های بزرگ، ضعیف کرده است. مطالعات این رهیافت بیشتر در میان جوامع محدود، که امکان مشارکت مستقیم



پژوهشگر، در آن بوده - مانند محل تجمع هواداران احزاب و گروه‌های سیاسی یا جوامع کوچک مانند، مهاجران بیگانه و... صورت گرفته است. به علاوه در گردآوری داده‌ها نیز، تکنیک مورد استفاده آن، به نحوی است که در پژوهش‌های تاریخی، قابلیت کاربرد ندارد. اما ابتدای نظریات این رهیافت بر انگیزه‌های فردی و توجه به مراحل رشد شناختی افراد در تحلیل فرهنگ سیاسی، قابلیت تعمیم آن را به جوامع دیگر نیز داده است. تغییر فرهنگ سیاسی، در این رهیافت نیز، تابع مراحل رشد شناختی افراد از یکسو و تصور فرد از منافع خود، در دست زدن به کنش سیاسی است. تغییر در تصور فرد از منافع خودش، سرآغاز تغییر در فرهنگ سیاسی خواهد بود، چرا که عمل به هنجارهای فرهنگی، طبق برداشت این رهیافت، با انگیزه‌ها و آموزه‌های اخلاقی رابطه مستقیم دارد. بویژه اصول اخلاقی ضعیف که در منافع مادی و حفظ انسجام و همبستگی ریشه دارد. شناخت مراحل رشد شناختی فرد، قابلیت کاربرد آن را، در سطح اجتماعات محدود فراهم کرده است. اما مبتنی بودن نوع فرهنگ سیاسی، بر انگیزه‌ها و تصورات فرد که تابع مراحل رشد شناختی او هستند و همچنین پیش کشیدن بحث کارکرد در فرهنگ سیاسی به آن قابلیت تعمیم بخشیده است. (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ : ۴۱ و ۴۲)

سنت مردم شناسانه

پژوهش‌های سنت روان شناسانه، بر مطالعات مردم شناسانه بویژه نظریات روٹ بندیکت، مارگارت مید، جفری گورر، راجر کسینگ، کلود لوی اشتراوس، کلیفورد گیرتز، دیوید اشنايدر استوار بوده است. در این سنت دو رهیافت عمده از مجموعه پژوهش‌ها، قابل شناسایی است که به اختصار، دیدگاه‌های آن بر اساس ضوابط مطرح شده مورد بررسی قرار می‌گیرد (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ : ۴۳)

رهیافت نظریه فرهنگی

این رهیافت، بیشتر در نقد رهیافت یادگیری اجتماعی، بویژه نظریات آلموند و وربا شکل گرفته بود. همان گونه که نظریه آلموند و وربا، عرصه‌های جدیدی در پژوهش علوم سیاسی و فرهنگ سیاسی باز کرد، انتقادات زیادی را نیز برانگیخت. رهیافت نظریه فرهنگی، نتیجه همین انتقادات و توجه به خلاءهای نظریه آلموند و وربا بود. در طرح پژوهشی آنها، منازعات و تفاوت‌های فرهنگی درون ملت‌ها، مغفول و بدون تبیین مانده بود. به بیان دیگر، فرهنگ سیاسی ملی - با آنچه در درون ملت جریان داشت، متفاوت بود. نظریه دوگان، درباره نقد این جنبه از نظریه آلموند و وربا، در خور توجه است، از نظر او: فرهنگ مدنی انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، و یا. وجود ندارد نقطه تمایزات میان کشورها، اختلاف در درجه است نه نوع... تمایزات درون ملت‌ها، بیشتر از تمایزات میان ملت‌هاست. شباهت‌های عقاید یک فرانسوی و آلمانی سوسیال دمکرات بیشتر از عقاید یک فرانسوی سوسیالیست و یک فرانسوی محافظه کار است یا بین یک آلمانی سوسیال دموکرات و یک آلمانی مسیحی. توجه به تنوع فرهنگی درون جوامع، نقطه عظیم این رهیافت بود. در شکل‌گیری این رهیافت نظریات ماری داگلاس و پژوهش‌های آرون و یلداوسکی، ریچارد جی. الیس و مایکل تامپسون مؤثر بودند. در این میان تأثیر گذاری نظریات داگلاس بویژه، تبیینی که از تنوع فرهنگی درون جوامع به دست می‌دهد، آشکار است. نظریه داگلاس، به جای توجه به متغیرهای روان شناسانه فردی، بر تمایزات نوع شناسانه بین خرده گروه‌ها متمرکز است. از نظر داگلاس، خرده گروه‌ها از طریق دو ضابطه «گروه» و



«شبکه» متمایز می‌شوند. منظور داگلاس از «شبکه»، محدوده‌ای است که در آن رفتار فرد در درون گروه، از نظر اجتماعی، مجاز شمرده می‌شود. منظور از گروه، میزانی که افراد در عضویت گروه خود درگیرند می‌باشد. این دو ضابطه، بنیان تبیین فرهنگی داگلاس از تنوع خرده گروهها در جامعه است و بر اساس آن چند خرده فرهنگ آرمانی که هر یک نوعی الگوی رفتاری را بازنمایی می‌کنند و دربرگیرنده معتقدات مربوط به زندگی نیز هستند، قابل شناسایی است. به بیان دیگر، در پس تنوع رسوم، زبانها و معتقدات مربوط به زندگی، چند گرایش یا خرده فرهنگ کلی وجود دارد که عبارتند از: برابری، سرنوشت باوری (تقدیر گرایی)، سلسله مراتبی و فرد گرایی. الگوی رفتاری برابری، در جوامعی که در آن مرزهای گروهی آن بسیار مستحکم و در عوض قواعد نظم دهنده به رفتار جمعی و فردی در حداقل ممکن است، یافت می‌شود. در این جوامع تمایزگذاری نقشی درونی، در گروه وجود ندارد و معلوم نیست چه کسی باید از چه کسی اطاعت کند. در منازعات توسل به خشم و عصبانیت امری عادی است. وفاق روش ترجیحی اتخاذ تصمیم داخلی است و تصمیمات وفاق گونه محدوده عمل افراد را تعیین می‌کند. خرده فرهنگ برابری طلبانه، بازنمایی چنین الگویی از رفتارها است. روابط سلسله مراتبی در محیط‌هایی یافت می‌شود که مرزهای گروهی که فرد عضو آن است، مستحکم و قواعد محدود کننده رفتار زیاد است. در این محیط، مراتب اطاعت روشن است و افراد به صورت سلسله مراتب تابع یکدیگرند و هر فرد نقشی مخصوص به خود دارد. ابزارهایی مانند ارتقاء مقام دادن، جابجایی در عرض، تنزل مقام دادن، جابجایی و تعریف دوباره جایگاه فرد، ساز و کارهایی برای حل منازعه در این الگو است. در الگوی فردگرا، افراد از آمیزش با یکدیگر ابا دارند. رفتار آنها تحت ضابطه و الگوی معین و از پیش تعیین شده‌ای نیست. تمام مرزها در این متن عرفی و قابل مذاکره است. البته این به معنی آزادی بی حد و حصر افراد در این محیط نیست، بلکه افراد درگیر در کنترل دیگران هستند و این خود آزادی آنها را محدود می‌کند. در الگوی تقدیرگرا، فرد خود را تابع دستورات از پیش تعیین شده می‌داند. فرد سرنوشت باور، معتقد است که نیروهای بیرونی او را کنترل می‌کنند. بنابراین در عمل حق انتخاب او بسیار محدود است و این محدودیت حتی نوع و محل کار، زندگی، صرف اوقات، خوراک و پوشاک او را نیز در برمی‌گیرد. او از عضویت در گروهی که برای او تصمیم می‌گیرد، محروم است. بر اساس این چهار الگوی فرهنگی، چهار الگوی رفتار سیاسی نیز داریم که هر یک بیانگر خرده فرهنگ سیاسی خاصی هستند. مایکل تامپسون و همکاران او قائل به چنین تعمیمی در عرصه رفتار و نگرشهای سیاسی هستند، (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ : ۴۳ و ۴۴) جدول ذیل بیانگر انواع خرده فرهنگهای سیاسی در رهیافت نظریه فرهنگی با الهام از الگوی داگلاس است؛



جدول شماره ۱: خرده فرهنگ‌های آرمانی در رهیافت نظریه فرهنگی

خرده فرهنگ‌های آرمانی	الگوهای رفتاری	نسبت شبکه با گروه	تلقی نسبت به سیاست (عرصه خصوصی و عمومی)
سرنوشت باوری	بی تفاوت - سرد	شبکه زیاد، گروه کم و	روشن نبودن مرز میان امر سیاسی و غیر سیاسی روشن نبودن مرز خصوصی و عمومی
سلسله مراتبی	جمع گرایی	شبکه زیاد، گروه زیاد و	تمایز میان امر سیاسی و غیر سیاسی محدود بودن عرصه خصوصی محدود بودن عرصه عمومی
فردگرایی	رقابتی	شبکه کم، گروه کم و	مرزبندی محکم بین امر سیاسی و غیر سیاسی گستردگی عرصه خصوصی و محدود شدن عرصه عمومی
برابر خواهی	برابر خواه	شبکه زیاد، گروه کم	نبود مرز میان امر سیاسی و غیر سیاسی گستردگی عرصه عمومی

شبکه؛ محدوده مجاز رفتار فردی در درون گروهها است.

گروه؛ میزان وابستگی و درگیری افراد به عنوان عضو در گروهی است که به آن تعلق دارند.

رهیافت تفسیری

این رهیافت نیز، بر اساس یافته‌های مردم‌شناسی شکل گرفته است. پژوهشگرانی مانند لاول دیتمر مورای ادلمن، لورا دسفورد ادلز، جیمز دیپلو، فرناندز، سالی اف، موراند، براوس کاپفیرر، شری بی، اورتنر و بارباراجی مایرهورف در پیدایش و نضج این رهیافت مؤثر بوده‌اند. برداشت این رهیافت درباره سیاست این است که سیاست کنش نمادین است. به بیان دیگر این برداشت بر رهیافتی از فرهنگ استوار است که بر ابعاد نمادین مانند اسطوره‌ها و آئینها تأکید می‌کند. این رهیافت متأثر از نظریات وبر درباره معنای کنش اجتماعی و همچنین دیدگاههای پدیدار شناسانه از ماهیت دانش و جامعه به عنوان پدیدارهایی که بر ساخته اجتماعی هستند، مبتنی است. در این رهیافت، فرهنگ به عنوان «معناهای جمعی که توسط گروهها خلق شده بین آنها مشترک بوده و به صورت نمادین بیان می‌شوند.» تعریف شده است. بنابراین آنچه در فرهنگ سیاسی تلقی می‌شود، همان تأکید بر نمادها یا به بیانی نمادهای سیاسی است. نگرش به نمادها در این تعریف، کاکرد گرایانه است به این معنا که نمادها، از یک سو مشروعیت دهنده به نظام سیاسی و از سوی دیگر، در خدمت منافع نخبگان سیاسی آنها مانند «درآمد، رفاه و تمایز» از طریق مشروع جلوه دادن جایگاه و موقعیتشان است. هارولد لاسول بر این است که نخبگان برای



رسیدن به مقصود خود، نمادها را به نحوی دستکاری می‌کنند که برای آرزوهای ناخودآگاه توده‌ها جذاب شوند. نمادها، شامل نشانها، شمایلها، همچون پرچمها، سکه‌ها، توت‌مها و تصاویر انسانی چون مجسمه‌ها یا مکانهایی مانند اورشلیم، قدس، کعبه، کربلا و غیره که جنبه تقدس دارند، می‌شوند. در این رهیافت، نمادها به انواعی تقسیم شده‌اند. به عنوان مثال، مورای ادلمن، نمادها را، به نمادهای غلیظ که برای بیان احساسات و خواسته‌های ناخودآگاه و بیشتر در سخنرانیهای مبارزاتی و اعتراضات توده‌ها به کار می‌رود و نمادهای مرجع که به موضوعات عینی و تجربی اشاره داشته و در مذاکرات میان گروههای صاحب نفع و مدیران شایع است، تقسیم می‌کند. نمادهای غلیظ دارای جذابیت غیر عقلایی در میان توده‌ها است و نخبگان معمولاً برای رسیدن به مقاصد و منافع خود از آن استفاده می‌کنند. رهیافت تفسیری در تحول نظری خود با نظریه ارتباطات آمیخته شده است. نظریه دیتمر، نمونه‌ای از آن است. از نظر دیتمر، فرهنگ سیاسی اجزای کامل یک نظام ارتباطی را داراست. یعنی دارای کدهایی برای قاعده‌مند ساختن، رمز گذاری، رمز گشایی و تفسیر نمادها هستند. دارای فرستنده و گیرنده، کانال و متن ارتباطی است. بنابراین فرهنگ سیاسی همچون نظامی از نمادهای سیاسی است که در درون نظام فراگیر «ارتباط سیاسی» جای می‌گیرد، ارتباطی که بین نخبگان و توده‌ها به صورت دو سویه و گاه یک سویه و در درون یک متن که مشترک بین دو سوی ارتباط است صورت می‌گیرد. نخبگان نمادها را دستکاری می‌کنند در حالی که توده‌ها، نمادها را تفسیر کرده و بر اساس تفسیر خود و مهارت نخبگان در دستکاری و قابل فهم کردن نمادها و یکی نمودن علایقشان با خواسته‌های توده‌ها، نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند. نمادها، البته در ذات خود توانایی متمرکز کردن و کانونی کردن احساسات ناروشن، در مورد تجربیات یک جمع کثیر را دارند. اما هنرمندی نخبگان در بیان و انتقال نمادها است که این کارکرد بالقوه را بالفعل نموده، توده‌ها را به اعتراض یا حمایت از وضع موجود برمی‌انگیزد. نخبگان با «چارچوب دادن به نمادها و اعمال تغییرات یا اصلاحاتی در ترتیبات درونی و بیرونی نمادها» به مقصود خود می‌رسند. کادربندی یا در ابعاد خارجی نمادها صورت می‌گیرد که استفاده از مراسم و آئینها از آن جمله است. (قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ : ۴۸ و ۴۹)

تقسیم بندی سوم

با توجه به جایگاه فرهنگ در دستگاه نظری جامعه‌شناسان سیاسی، نظریه‌های مربوط به فرهنگ سیاسی را می‌توان به دو دسته عمده طبقه‌بندی کرد: الف: دیدگاه‌های نظم‌گرا. ب: دیدگاه‌های تضادگرا.

دیدگاه نظم‌گرا

جامعه‌شناسانی که در چارچوب مکتب نظم به ارائه نظریه‌های فرهنگ سیاسی مبادرت نموده‌اند از دیدگاه پارسونز و به ویژه ماکس وبر در خصوص فرهنگ و جایگاه آن در نظام اجتماعی و نظام کنش متاثر شده‌اند. این گروه از جامعه‌شناسان با توجه به میزان تأثیرپذیری از پارسونز یا ماکس وبر در قالب دو رهیافت ساختی-کارکردی و ساختی-تفسیری قابل طبقه‌بندی هستند.



در رهیافت ساختی-کارکردی سه نظریه فرهنگ سیاسی مدنی، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی و منطقه‌گرایی فرهنگ سیاسی قابل ذکر است و در رهیافت ساختی - تفسیری دو نظریه نظریه ساختاری-شناختی و نظریه فرهنگ سیاسی و نمادگرایی سیاسی که به‌طور مختصر به آنها می‌پردازیم (پناهی؛ کردی؛ ۱۳۸۹: ۳)

نظریه فرهنگ مدنی

گابریل آلموند در سال ۱۹۵۶ نخستین بار برای طبقه‌بندی و مقایسه نظام‌های سیاسی مفهوم سیاسی را معرفی کرد. آلموند و وربا در کتاب فرهنگ مدنی معتقدند فرهنگ سیاسی به نظام سیاسی‌ای اشاره می‌کند که در شناخت‌ها، احساسات و ارزیابی مردم درونی شده باشد. پس آنان برای ارزیابی سطح فرهنگ سیاسی جامعه چهار ضابطه را بکار برده‌اند که عبارتند از:

۱- فرد چه دانشی در مورد ملت، و نظام سیاسی کشورش دارد، و احساساتش نسبت به مقوله‌های مذکور چیست؟

۲- فرد از ساخت‌ها و نقش‌های نخبگان سیاسی چه دانشیدارد، و احساسات و عقایدش در مورد آنها چیست؟

۳- درباره اجرای خط مشی‌ها، ساخت‌ها، و تصمیمات سیاسی افراد دارای چه دانشی هستند، و احساسات و افکارشان درباره آنها چیست؟

۴- فرد چه تصویری از خویش به عنوان عضو جامعه دارد و در مورد جایگاه خود در نظام سیاسی چه احساسی دارد و ارزیابی وی از این جایگاه چیست؟

اندیشمندان مذکور در قالب ضوابط فوق سه نوع فرهنگ سیاسی را ترسیم می‌کنند که عبارتند از فرهنگ سیاسی محدود، فرهنگ سیاسی تبعی و فرهنگ سیاسی مشارکتی.

نظریه فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی

از پژوهشگران معروف این نظریه می‌توان لوسین پای و وربا را نام برد. پای فرهنگ سیاسی را در رابطه با توسعه سیاسی جوامع بررسی کرده است. فرهنگ سیاسی «شامل نظامی از باورهای تجربی، نشانه‌های بیانی، عاطفی و ارزش‌های و موقعیت و وضعیتی است که کنش سیاسی در آن رخمی‌دهد... فرهنگ سیاسی محصول تاریخ جمعی یک نظام سیاسی و تاریخ زندگی افرادی است که آن نظام را می‌سازند». لوسین پای برای تبیین فرهنگ سیاسی و چگونگی شکل‌گیری آن معتقد است: "بارهیافت تاریخی می‌توان تکامل نهادها و الگوهای ارزشی را که بنیاد فرهنگ سیاسی معاصر را شکل می‌دهند، دنبال کرد. با نگاه به الگوهای اجتماعی شدن سیاسی می‌توان چگونگی دخالت این نهادها بر زندگی افراد پی برد، و از طریق فرایند اجتماعی شدن می‌توان تأثیر ابعاد آشکار سیاسی و همه ابعاد غیر سیاسی زندگی را در ایجاد و تغییر رفتار سیاسی مشاهده کرد... فرایند جامعه‌پذیری سیاسی با نگرش‌های القاء شده، احساسات دوره‌های اولیه کودکی و زندگی خانوادگی و تجربه‌های بعدی از دستورالعمل‌های آشکار سیاسی در مدرسه آمیخته است، این تجربه‌ها از طریق رسانه‌های همگانی و تماس با عوامل دیگر جامعه‌پذیری سیاسی به دست می‌آید"



از جامعه‌شناسان دیگری که در این ره یافت قابل دسته‌بندی‌اند رونالد اینگلهارت می‌باشد. اینگلهارت با توجه به نظریه فرهنگ مدنی (آلموند و وربا)، نظریه لوسین پای و تحولات فرهنگی جهان مدرن در مقاله‌ای به نام رنسانس فرهنگ سیاسی بحث فرهنگ سیاسی جدید را مطرح می‌کند. به زعم وی مطالعه فرهنگ سیاسی بر این فرض استوار است که تفاوت‌های فرهنگی به‌طور مستقل و پایدار وجود دارند و می‌توانند پیامدهای سیاسی مهمی را دربر داشته باشند. چنانکه مطالعات نشان داده است بقای نهادهای دموکراتیک وابسته به فرهنگ سیاسی مدنی است. بنابراین ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی مردم تأثیر اصلی بر بود یا نبود نهادهای دموکراتیک دارد. نهادهای دموکراتیک بیشتر نتیجه پیش‌زمینه فرهنگ توده‌ای دموکراتیک هستند. پس جوامع با نشانگان خاصی از نگرش‌های فرهنگ سیاسی از هم متمایز می‌گردند.

نظریه منطقه‌گرایی فرهنگ سیاسی

در نقد دیدگاه آلموند و وربا که قایل به وجود یک نوع فرهنگ سیاسی در هر جامعه بودند دانیل الازار از سه‌نوع فرهنگ خاص در کشور ایالت متحده آمریکا نام می‌برد که هر یک در منطقه خاصی از این کشور رایج می‌باشد که عبارتند از:

- ۱- فرهنگ سیاسی اخلاق‌گرا که گرایش به بهبود رفاه عمومی با مشارکت دست بالای مردم دارد.
- ۲- فرهنگ سیاسی فردگرا که در آن مردم نسبت به دولت و نخبگان سیاسی و فعالیت‌های آنها بدبین بوده تمایل زیادی به مشارکت سیاسی ندارند.

۳- فرهنگ سیاسی سنتی که در آن اعتماد زیادی به نظام سیاسی و نخبگان سیاسی وجود دارد و امور سیاسی به نخبگان واگذار می‌شود. هندرسون در تایید نظریه منطقه‌گرایی فرهنگ سیاسی معتقد است در سطح گسترده می‌توانیم صحبت از منطقه‌ای نشدن فرهنگ سیاسی نماییم. در تمام این سطوح قومیت متغیر کلیدی برای تبیین فرهنگ سیاسی منطقه‌ای می‌باشد. کارمن و بارکرنیز معتقدند الازار بر اساس عوامل اجتماعی (مذهب، قومیت) فرهنگ سیاسی ایالات متحده آمریکا را دسته‌بندی کرده است. اسپرلینگ نیز فرهنگ سیاسی منطقه‌ای را بر اساس مناطق جغرافیایی ایالات متحده مطرح کرده است. دیدگاه وی معروف به نظریه ایالات جنوبی و ایالات بزرگ شمالی می‌باشد. این دسته‌بندی از فرهنگ سیاسی بر اساس متغیرهای مذهب، قومیت، میزان شهرنشینی، میزان تحصیلات، تراکم جمعیت و سرمایه اجتماعی صورت گرفته است. بر مکتب نظم و رهیافت‌های این رویکرد انتقاداتی صورت گرفته است که بطور کلی عبارتند از: عدم توانایی تبیین نظام سیاسی و رفتارهای سیاسی افراد و گروه‌ها، محور قرار دادن فرهنگ سیاسی کشورهای غربی و خصلت فرجام‌شناسانه آنها، محافظه‌کارانه و ایستا دانستن فرهنگ سیاسی را می‌توان نام برد. (پناهی؛ کردی؛ ۱۳۸۹: ۹ و ۱۰)

رهیافت ساختی-تفسیری

در رهیافت ساختی-تفسیری دو نظریه ساختاری شناختی و نظریه فرهنگ سیاسی و نمادگرایی سیاسی وجود دارد که به اختصار به آنها می‌پردازیم.



نظریه ساختاری-شناختی

مایکل گراس از صاحب‌نظران این رهیافت است که به بحث درباره پیشبرد و تداوم فرهنگ سیاسی دموکراتیک و لوازم آن پرداخته است. بحث این نظریه متوجه انگیزه‌های فردی در اطاعت از قواعد و هنجارهای اجتماعی است. واستفن شیلتون در پی مفهوم‌سازی تحلیل ساختاری-شناختی از فرهنگ سیاسی است بطوری که با تمایز بین محتوا و ساختار در یک جامعه امکان مقایسه بین فرهنگی مهیا شود. او معتقد است محققان نخستین بایست ساختارها را با روش مقایسه‌ای تحلیل نمایند، سپس محتواها را با روش تکنیک شناختی ژان پیازه اندازه‌گیری کنند. وی اعتقاد دارد این نوع مفهوم‌سازی از فرهنگ سیاسی قابلیت بالایی برای آزمون فرضیه‌ها و تحلیل وقایع سیاسی دارد. تغییر فرهنگ سیاسی در این رویکرد تابع مراحل رشد شناختی افراد از یکسو و تصور فرد از منافع خود در دست زدن به کنش سیاسی است. در ارزیابی دیدگاه فوق باید نکاتی مورد توجه قرار گیرد: اولاً تفکیک محتوا و ساختارهای اجتماعی بطوری که قابل بررسی باشد به راحتی ممکن نیست؛ ثانیاً از نظریه‌شناسی با توجه به اینکه اتکای این رهیافت در گردآوری داده‌ها به روش کیفی‌بی‌بهره مشارکت مستقیم است، امکان کاربرد آن را در مجموعه‌های بزرگ مشکلمی نماید.

نظریه فرهنگ سیاسی و نمادگرایی سیاسی

در این نظریه آنچه به عنوان فرهنگ سیاسی تلقی می‌شود در واقع نگرش نسبت به نمادهای سیاسی است. این نمادها از یک سو مشروعیت‌دهنده به نظام سیاسی هستند و از سوی دیگر در خدمت منافع نخبگان و موقعیت‌شان می‌باشند. لاول دیتمر معتقد است نخبگان سیاسی نمادهای سیاسی را دستکاری می‌کنند در حالیکه توده‌ها آنها را تفسیر می‌کنند و براساس این تفسیر با آن همراهی یا مخالفت می‌کنند. در این رهیافت، اسطوره‌ها نیز به مثابه نمادها بر رفتار سیاسی اثر می‌گذارند. اسطوره‌ها در نقش حافظ سنت‌ها و مناسک و جامعه‌پذیری جوانان نقش‌آفرینی می‌کنند. تغییر فرهنگ سیاسی در این رهیافت تأکید بر تغییرپذیری نمادها مورد تبیین قرار می‌گیرد؛ پس دستکاری در ارائه تفسیرهای جدید از نمادها توسط نخبگان که به ایجاد الگوهای رفتار سیاسی جدید می‌انجامد، تغییر فرهنگ سیاسی را به همراه دارد. بنابراین در این نظریه تحول فرهنگ سیاسی پیش از آنکه نتیجه عوامل اقتصادی و اجتماعی باشد ناشی از عملکرد نخبگان سیاسی است که نشانگر اهمیت نخبگان سیاسی و نقش‌های آنان است.

مکتب تضادگرا

در متقدمان تضادگرایی کم‌توجهی به نقش فرهنگ (سیاسی) در تبیین تحولات سیاسی، موجب شد این رویکرد فاقد ارائه نظریه‌خاصی در این زمینه باشد، ولی نسل‌های بعدی این نحله فکری بر اهمیت بررسی این مفهوم در تجزیه و تحلیل‌های سیاسی اذعان نمودند. پس بطور کلی در این رهیافت سه نظریه، بر حسب زمان ارائه نظریه و درجه اهمیت فرهنگ در دستگاه نظری آنان می‌توان یافت. (پناهی؛ کردی؛ ۱۳۸۹: ۱۲)



نظریه هژمونی و فرهنگ سیاسی

آنتونیو گرامشی نظریه پرداز اصلی هژمونی قلمداد می‌شود. مفهوم فرهنگ سیاسی در دیدگاه گرامشی در چارچوب نظریه جامعه مدنی وی قابل بررسی است. در این دیدگاه جامعه مدنی ایجادکننده وفاق می‌باشد که در اندیشه او به مثابه خاکریز دژ دولت لیبرال است. این مفهوم شبیه واژه فرهنگ سیاسی تبعی آلموند و وربا عمل می‌کند که آنان با وجود تأثیرپذیری از ایناندیشمند با آن مخالفت می‌کنند. گرامشی در نوشته‌های خویش از نابودی مرز بینجامه مدنی و سیاست بحث نمود، به طوری که معتقد بود جامعه مدنی که سازماندهی حزبی و سازمانهای سیاسی را انجام می‌دهد تحت تأثیر قدرت سیاسی حاکم قرار داشته و موجب تضعیف اثرات سازمان‌های سیاسی و حوزه قدرت و سیاست می‌گردد. وی معتقد بود که می‌توان از طریق فرهنگ سیاسی هژمونی دولت را ارتقا داد و به این وسیله ذهنیت بازیگران را کنترل نمود. بنابراین فرهنگ سیاسی عامل اثرگذاری در هژمونی طبقه حاکم سرمایه‌دار بر جامعه است.

نظریه حوزه عمومی و فرهنگ سیاسی

هابرماس مولفه‌های فرهنگ سیاسی را در چارچوب نظریه تحلیل ساختار حوزه عمومی مطرح می‌کند. توضیح هابرماس از حوزه عمومی بورژوازی غربی نقاط بسیار مشترکی با مفهوم فرهنگ سیاسی نظریه‌نوسازی پارسونز در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دارد، بطوری که در هر دو نظریه فرهنگ سیاسی نه صرفاً سیاسی و نه فقط فرهنگی است در عین حال دارای هر دو مفهوم سیاسی-فرهنگی می‌باشد. هابرماس ابزار حوزه عمومی را امروز بسیار متنوع و وسیع بر می‌شمارد از جمله آنها رشد تکنولوژی و علم، ابزار و امکانات پراکنش ارتباطات است. وی از جمله ابزارهای ارتباطی به روزنامه‌ها، نشریات، رادیو و تلویزیون، سینما و ویدئو، ماهواره‌ها و شبکه‌های اینترنت به عنوان مهمترین آنها در حوزه عمومی اشاره کرد. بنا بر اندیشه هابرماس حوزه عمومی سیاسی شامل نهادهای سیاسی، گفتگو و مباحث سیاسی و انواع مشارکت سیاسی می‌باشد که از عوامل مهم فرهنگ سیاسی هستند. همچنین به نظر او با توجه به پیشرفت‌های تکنولوژی از جمله رسانه‌ها میزان گستره این حوزه عمومی بسیار وسیع و عمیق شده است.

نظریه پردازی انقلاب و فرهنگ سیاسی

جان فورن در تبیین تأثیر فرهنگ بر فرایندهای انقلابی از مفهوم فرهنگ سیاسی استفاده می‌کند. وی در تعریف این واژه بیان می‌کند: "منظور من از فرهنگ سیاسی راه و روش‌های چند صدایی و بالقوه رادیکال‌درک شرایط جامعه است که در برخی زمانها، گروه‌های متعددی در جامعه آنها را برگزیده و به توصیف و فهم تحولات سیاسی-اقتصادی می‌پردازند که زندگی آنها را دربر گرفته است. وی اضافه می‌کند برای اینکه بعد آرمانی‌کارگزاران انسانی در جامعه تحقق یابد، باید فرهنگ سیاسی مخالفت و مقاومت تبلور پیدا کند. این فرهنگ‌های سیاسی مخالفت می‌توانند از منابع گوناگونی ریشه گیرند: از ایدئولوژی‌ها، سنت‌های فرهنگ مردمی، گویش عوام، اندیشه‌ها، احساسات ملی‌گرایی، سوسیالیسم، دموکراسی، مذهب و مانند آنها. نقش طبقات اجتماعی، جنسیت و نژاد را نیز در شکل‌گیری این نوع فرهنگ سیاسی اساسی می‌داند. در ارزیابی رویکرد تضادگرایی باید پذیرفت که این دیدگاه نظریه مستقلی از فرهنگ سیاسی ارائه نکرده و مفهوم‌سازی جدی از فرهنگ



سیاسی جهت تبیین و تحلیل این پدیده ارائه نموده است. بنابراین ضمن اینکه رویکرد تضادگرا کمک شایانی برای تدوین چارچوب نظری پژوهش حاضر نکرد اما در تحلیل از فرهنگ سیاسی موثراست؛ زیرا چنانکه راش می‌گوید: "نظریه‌های مارکسیستی و فرهنگ سیاسی در یکپس‌اشتراک دارند هر دو رفتار سیاسی را محصول مجموعه اندیشه‌های رایج در نظریه‌گیرند (پناهی؛ کردی؛ ۱۳۸۹: ۱۳ و ۱۴)

نتیجه‌گیری

از آنجایی که یکی از مفاهیمی که علوم سیاسی را با دیگر علوم اجتماعی پیوند می‌دهد فرهنگ سیاسی است و این مفهوم برای بررسی و شناخت رفتارهای جوامع مختلف نسبت به سیاست کشورهاشان کاربرد بسیار دارد میدان بحث و نظریه پردازی گسترده‌ای را برای اندیشمندان این حوزه به وجود آورده است. در ایران نیز کمی دیرتر از سایر کشورها به نظریه پردازی در خصوص فرهنگ سیاسی ایران و بررسی ادبیات و تحقیق‌های انجام شده توسط دیگر اندیشمندان پرداخته شد. هر یک از پژوهشگرانی که به بررسی مفهوم فرهنگ سیاسی پرداختند، از دیدگاه خود به تقسیم بندی رهیافت‌های مختلف دیگر نظریه پردازان این مفهوم مبادرت ورزیدند. در این خصوص سه تقسیم بندی عمده وجود دارد در تقسیم بندی یکم فرهنگ سیاسی از دیدگاه مکاتب ساختی - کارکردی، مارکسیستی، نئومارکسیستی، روان‌شناسی اجتماعی، مکتب تفهیمی و رویکرد فرامادی. مورد بررسی قرار گرفته است. در تقسیم بندی دوم دو رهیافت مردم‌شناسانه و روان‌شناسانه نسبت به مفهوم فرهنگ سیاسی مورد بررسی قرار گرفت که هر یک از آنها دارای نظریه‌های مختلفی می‌باشد. در سنت روان‌شناسانه، یادگیری اجتماعی تحت تأثیر کسانی چون آلموند، و ربا و تریاندیس توانسته به یکی از نظریه‌های مسلط در فرهنگ سیاسی بدل شود. از دیگر دیدگاه‌های مهم در این سنت دیدگاه منش اجتماعی است. در سنت مردم‌شناسی دیدگاه نظریه فرهنگی و دیدگاه تفسیری مورد بررسی قرار می‌گیرد. آخرین تقسیم بندی دو رهیافت ساختی-کارکردی و ساختی-تفسیری قابل طبقه‌بندی هستند. دو دیدگاه مورد بررسی قرار می‌گیرد و دیگری دیدگاه‌های تضادگرا؛ در دیدگاه نظم‌گرا دو رهیافت ساختی-کارکردی و ساختی تفسیری مورد بررسی قرار می‌گیرند که هر یک دارای نظرات متفاوتی هستند. در رهیافت ساختی-کارکردی سه نظریه فرهنگ سیاسی مدنی، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی و منطقه‌گرایی فرهنگ سیاسی قابل ذکر است و در رهیافت ساختی - تفسیری دو نظریه ساختاری-شناختی و نظریه فرهنگ سیاسی و نمادگرایی سیاسی؛ در دیدگاه تضادگرا نیز سه نظریه هژمونی و فرهنگ سیاسی، حوزه عمومی و فرهنگ سیاسی و نظریه پردازی انقلاب و فرهنگ سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.



منابع

- * اسکندری، محمد حسین؛ (۱۳۸۷) نگاهی به مفهوم سیاست روش شناسی علوم انسانی «زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۲۱ - صفحه ۸۴ تا ۱۱۳
- * نفیسی، رسول (۱۳۷۹) فرهنگ سیاسی و هویت ملی ؛ مطالعات ملی « پاییز ۱۳۷۹ - شماره ۵ (۱۶ صفحه - از ۱۷۷ تا ۱۹۲)
- * خبیری، کابک؛ (۱۳۷۸) فرهنگ سیاسی؛ مقایسه دو سطح تحلیل داخلی و بین المللی راهبرد «زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۱۷ - صفحه ۷۳ تا ۱۰۴
- * کتابی، محمود؛ وحید، فریدون؛ قاسمی، وحید؛ (۱۳۸۰) گونه شناسی فرهنگ سیاسی دانشجویان شاغل به تحصیل در ایران دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان « پاییز و زمستان ۱۳۸۰ - شماره ۲۶ و ۲۷] علمی-پژوهشی [۳۲ صفحه - از ۷۷ تا ۱۰۸
- * جهانگیری، جهانگیر؛ بوستانی، داریوش؛ ۱۳۸۰ بررسی عوامل مؤثر بر فرهنگ سیاسی مطالعه موردی: افراد ۲۰ سال به بالای شهر شیراز علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز « بهار ۱۳۸۰ - شماره ۳۲ (۲۰ صفحه - از ۱۷۳ تا ۱۹۲)
- * ایمان، محمد تقی؛ بوستانی، داریوش؛ ۱۳۸۲ ، بررسی تطبیقی مؤلفه های فرهنگ سیاسی مردان و زنان بالای ۲۰ سال شهر شیراز ، نامه پژوهش فرهنگی « پاییز ۱۳۸۲ - شماره ۷ ، (۲۶ صفحه - از ۳ تا ۲۸)
- * محبی، محمد عارف؛ (۱۳۸۵) افغانستان: دولت و فرهنگ سیاسی جامعه فردا « پاییز ۱۳۸۵ - شماره ۲ (۱۸ صفحه - از ۱۲۳ تا ۱۴۰)
- * رزاقی، سهراب؛ (۱۳۷۵) مؤلفه های فرهنگ سیاسی ما نقد و نظر «تابستان و پاییز ۱۳۷۵ - شماره ۷ و ۸ - ۱۴ صفحه - از ۲۰۰ تا ۲۱۳
- * قیصری، نورالله؛ ۱۳۸۱ ؛ فرهنگ سیاسی: پژوهشی در ساختار و تحولات نظری یک مفهوم ؛ نامه مفید ؛ آذر و دی ۱۳۸۱ - شماره ۳۲ ، ۲۶ صفحه - از ۲۹ تا ۵۴
- * زهیری، علی رضا؛ (۱۳۷۹) تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانیان بر سیاست خارجی (علوم سیاسی - دانشگاه باقرالعلوم (ع) « بهار ۱۳۷۹ - شماره ۸ (۲۵ صفحه - از ۱۵۳ تا ۱۷۷)



* کریمی، علی؛ رضایی، احمد؛ ۱۳۸۵؛ فرهنگ سیاسی مردم مازندران؛ مطالعات اجتماعی ایران «تابستان ۱۳۸۵- شماره ۲؛ (۲۳ صفحه - از ۳۹ تا ۶۱)

* قالیباف خراسانی، محمدباقر؛ (۱۳۹۰) فرهنگ سیاسی، رویکرد مغفول غرب در سناریوسازی انقلاب های خاورمیانه) روابط فرهنگی «تیر ۱۳۹۰ - پیش شماره ۲ (۱۹ صفحه - از ۷۰ تا ۸۸)

* سینایی، وحید؛ ابراهیم آبادی، غلامرضا؛ (۱۳۸۴) کثرت گرایی فرهنگی در عصر جهانی شدن و تحول فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران) مطالعات جامعه شناختی «بهار ۱۳۸۴ - شماره ۲۵ [علمی-پژوهشی] (۳۴ صفحه - از ۱۰۷ تا ۱۴۰)

* ابو طالبی، مهدی؛ (۱۳۸۴) نقش فرهنگ سیاسی شیعه در انقلاب اسلامی ایران معرفت «بهمن ۱۳۸۴ - شماره ۹۸ (۱۴ صفحه - از ۱۰ تا ۲۳)

* عالی زاد، اسماعیل؛ (۱۳۸۴) فرهنگ سیاسی و جلوه‌های آن در انتخابات سراسری) اطلاعات سیاسی - اقتصادی «مرداد و شهریور ۱۳۸۴ - شماره ۲۱۵ و ۲۱۶ (۱۲ صفحه - از ۱۳۶ تا ۱۴۷)

* عظیمی، غلامرضا؛ رسولی، دکتر محمدرضا؛ (۱۳۸۹) مطالعه عرضی - ملی بررسی عوامل مؤثر بر نابرابری سیاسی (با تأکید بر فرهنگ سیاسی)) علوم اجتماعی (دانشگاه علامه طباطبائی) «بهار ۱۳۸۹ - شماره ۴۸ [علمی-پژوهشی] (۳۰ صفحه - از ۲۲۳ تا ۲۵۲)

* پناهی، محمدحسین؛ کردی، حسین؛ (۱۳۸۹) فرهنگ سیاسی و عوامل اجتماعی آن: مطالعه موردی استان گلستان علوم اجتماعی (دانشگاه علامه طباطبائی) «زمستان ۱۳۸۹ - شماره ۵۱ [علمی-پژوهشی] (۳۸ صفحه - از ۱ تا ۳۸)

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری STES



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



مقاله نویسی علوم انسانی

مقاله نویسی علوم انسانی



اصول تنظیم قراردادها

اصول تنظیم قراردادها



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله

آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقاله